

پانچ بہشتیہ احادیث کا منتخب درموضوع احادیث دوازده امام

جواد جعفری

پروفیسر، گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

شیعیان و اهل تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنابر آنها، پیامبر ﷺ جانشینان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خلیفه) نامیده می‌شود. البته برخی از روایت‌های اهل تسنن و اکثر روایت‌های شیعیان علاوه بر شمار جانشینان، اسامی، صفات و ویژگی آنان را نیز بیان کرده‌اند. معرفی قائم دوازدهم، خبر از غیبت و کیستی پدر و جد ایشان، از مهم‌ترین نکاتی است که این روایت‌ها بدان‌ها پرداخته‌اند.

این احادیث به دو گونه بر تولد و وجود حضرت حجت دلالت دارند: یکی به صورت عام یعنی استدلال به همان عدد دوازده که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و دیگری، استدلال به اسامی، صفات و مشخصاتی که در متن روایات آمده و بنابر آنها، امام دوازدهم همان قائم یاد شده است.

احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام شبهاتی را درباره احادیث دوازده امام درافکنده است. وی این احادیث را جعلی و ساخته قرن چهارم یاد می‌کند تا از این‌رو، استناد به این احادیث را ناپذیرفتنی خواند.

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام، شبهه‌های احمد الکاتب، تولد و وجود امام زمان علیه السلام شبهه در امامت، شبهه‌های مهدوی.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۱

اللهم اهدنا لما اختلف فيه من الحق بإذنك إنك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم و اجعلنا هداة مهتدين و صل على نبيك و حبيبك محمد المصطفى و عترته الأئمة النجباء الهادين إلى الدين القويم و سلم تسليما.

نویسندگان کتاب‌ها و مطالب انتقادی، برای نوشتن دو انگیزه داشته‌اند: یکی زدودن دین از اوهام و خرافه‌ها و دیگری، تخریب عقیده‌ای به دلیل کینه و عناد.

ویرایش جدید کتاب *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه* (سال ۲۰۰۷ میلادی) نوشته احمد الکاتب که از این پس، او را «نویسنده» یاد می‌کنیم با عنوان «الامام المهدي عجل الله فرجه حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية» بر آن می‌دارد تا بخشی از این کتاب برای بحث و تحقیق و بیرو آن، روشن شدن انگیزه نویسنده بررسی شود.

نویسنده کتاب در مقدمه خود را چنین معرفی می‌کند:

من شیعه دوازده امامی متولد شدم و از کودکی مبلغ این مذهب بودم و در حوزه علمیه بزرگ شدم و چند کتاب در مورد امامان نوشتم. بعد متوجه خلأ کتاب‌های تاریخی در حوزه علمیه شدم و خدا را شکر کردم که در ایران هستم.^۲

هر کس این مقدمه را بخواند، نویسنده را محققى آزاداندیش خواهد خواند که به این مکتب معتقد است، یا دست کم به این مکتب معتقد بوده است، وی را صادق و امانت‌دار در بیان همه دلیل‌ها، استدلال‌ها، نظرها و پاسخ‌ها خواهد دانست که با تحلیلی منصفانه به بررسی مسائل پرداخته است.

با وجود این، حقیقت بسیار تلخ و تأسف بار چیز دیگری است؛ وی علی‌رغم این گونه سخنان به روشی بسیار زشت و زنده عمل کرده است. در ظاهر خود را جست‌وجوگر حقیقت معرفی کرده، اما در عمل مانند معاندی به تخریب پرداخته است. شاهد صدق این ادعا بررسی یک موضوع در این کتاب است.

بحث احادیث دوازده امام، هفت صفحه (۱۲۷ تا ۱۳۳) از این کتاب ۲۴۴ صفحه‌ای را به خود اختصاص داده است. نویسنده، این قسمت را ابتدا به صورت مقاله‌ای در نشریه *شوری* در سال ۱۴۱۶ قمری (۱۹۹۶ میلادی) منتشر کرده که چند ماه بعد، استاد سیدسامی بدری، مشکلات و اشتباهاتی را در ردیه‌ای به وی تذکر داده است. با وجود این، نویسنده به جای نقد جواب ایشان یا بازنگری در نوشته‌های خویش، همان مطالب را در کتاب *تطور* در سال ۱۹۹۸ منتشر کرده است. وی در پاسخ به سیدسامی بدری نوشته است:

- شیعیان و اهل‌تسنن احادیثی را به تواتر روایت کرده‌اند که بنا بر آنها، پیامبر ص جان‌شیمان خود را دوازده نفر خوانده است. این احادیث که از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری ع به شمار می‌روند، به اختصار «احادیث دوازده امام» (خليفة) نامیده می‌شود - احمد الکاتب در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری ع شبهاتی را درباره احادیث دوازده امام در افکنده است.

لاأريد أن أخوض معك في جدال مفصل حول ما نشرت
ضدّي من ردود قبل أن أنشر كتابي؟^۲
میل ندارم قبل از چاپ کتابم در ردی که بر ضد من
منتشر کرده‌ای، به بحث مفصل بپردازم.

بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که این نویسنده دچار اشتباه شده
است؛ زیرا استاد سیدسامی بدری بسیاری از نکته‌ها را به وی تذکر
داده و او با علم و عمد بدون کوچک‌ترین اشاره به اشکالات،
دوباره به نشر آنها پرداخته است.

به راستی هدف وی از آوردن این مطالب در نشریه، قبل از
چاپ کتاب چه بوده است؟ آیا نمی‌خواست درستی یافته‌های خود
را بسنجد؟ اگر چنین بوده، چرا بی‌توجه به اشکالات در صدد پاسخ
دادن به آنها برنیامده است و دوباره سخنان خود را تکرار کرده
است؟ آیا روش آزاداندیشی و حقیقت‌جویی چنین است؟ آیا این گونه
برخورد با مسائل علمی گویای این واقعیت نیست که نتیجه تحقیق
از قبل مشخص بوده و نویسنده، به هر وسیله خواستار اثبات همان
نتیجه است و پای‌بندی به حقیقت و التزام به آن چه اسناد و مدارک
گویای آن است، در آن تحقیق جایی ندارد؟

افزون بر این، چگونه نویسنده را صادق می‌توان خواند و حال
آن که وی هرگز مذهب خود را بیان نمی‌کند؟ وی به چه مرامی
معتقد است؟ آیا شیعه است یا سنی و یا التقاطی است و مذهب
دیگری را پایه‌گذاری کرده است؟ وی که خود را منادی وحدت
میان مسلمانان می‌خواند، نخست باید صداقت خود را بنماید
و به وضوح اعلان دارد. اگر وی از امامیه است، چرا منابع و
راویان امامیه را جعلی و دروغ‌گو می‌شمرد؟^۴ اگر بزرگانی چون
مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و بسیاری دیگر، جعل
کنندگان حدیث یا راویان حدیث‌های جعلی‌اند، پس وی عقاید خود
را از کدام کتاب گرفته است؟ آیا عالم شیعی صحت و سقم احادیث
خود را با کتاب‌های تاریخی اهل تسنن می‌سنجد؟ آیا هم‌خوانی
کتاب‌های حدیثی شیعه با کتاب‌های تاریخی اهل تسنن توقعی
به‌جا و منطقی است؟ اگر وی از شمار دیگر فرقه‌های شیعی یا
از برادران اهل تسنن است، منظورش از به کار بردن واژه «امام»
برای اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟ اگر بنا بر اعتقاد وی، این بزرگواران
باید در شورا رأی می‌آوردند و مردم ایشان را انتخاب نکرده‌اند، پس
چرا به آنان امام می‌گوید؟ وی آنان را در چه زمینه‌ای امام می‌داند؟

چرا وی به روشنی باور خود را یاد نمی‌کند تا دیگران با شناخت
آن، معیاری برای بحث برگزینند؟ چرا گاهی خود را در جای‌گاه
اهل تسنن قرار می‌دهد و گاهی زیدی یا فطحی و... می‌شود؟ آیا
با تذبذب که نشان خدعه است، منادی وحدت میان امت اسلامی
می‌توان شد؟

حال برخی از موارد که در این هفت صفحه آمده، فهرست‌وار
اشاره می‌شود تا تفصیل و توضیح آنها در پی بیاید.

**الف) تکرار شبهه‌های نخ‌نما شده، بی‌اشاره به پاسخ‌های
دانش‌مندان شیعه:**

۱. تحیر مردم بعد از شهادت هر امام (شیخ صدوق و بسیاری
دیگر به این شبهه پاسخ گفته‌اند)؛

۲. بدا در امامت (شیخ صدوق و بسیاری دیگر بدان پاسخ
گفته‌اند)؛

۳. تردید در تعداد امامان به دلیل وقایع بعد از امام دوازدهم (سید
مرتضی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر بدان پاسخ گفته‌اند)؛

۴. چگونگی دلالت احادیث دوازده امام بر امامت فرزند امام
حسن عسکری علیه‌السلام (شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و بسیاری دیگر
بدان پاسخ گفته‌اند).

ب) نیاوردن اسناد و دلیل‌های معارض و مخالف:

۱. به متن کتاب‌های ابوسهل و ابراهیم نوبختی که دوازده امام
را دارند، اشاره‌ای نکرده است؛

۲. روایاتی را که امامان، چند امام بعد از خود را معرفی کرده‌اند،
نیاورده است؛

۳. روایتی را که امام رضا علیه‌السلام در آن تصریح کرده و زراره امام
بعد را می‌شناخته و سند صحیحی هم دارد، ذکر نکرده است؛

۴. به روایت درگذشت زراره استناد می‌کند، اما هرگز تذکر
نمی‌دهد که در سند آن احمد بن هلال واقع شده است؛

۵. روایت آمدن دوازده امام بعد از امام دوازدهم را آورده، اما
به روایتی که منظور از دوازده امام را دوازده مهدی از شیعیان یاد
می‌کند، اشاره‌ای نمی‌نماید؛

۶. آمار احادیث دوازده امام را در کتاب‌های مرحوم کلینی و
شیخ صدوق و خزاز می‌آورد، اما به آمار آنها در کتاب نعمانی که

نظر وی را نقض می‌کند، هیچ اشاره‌ای نکرده است؛

۷. در سندهای کتاب سلیم تنها به سندهایی اشاره می‌کند که به دلیل وجود ابوسمینه و ابن‌هلال ضعیف هستند و هرگز سخنی از سندهای صحیح به میان نمی‌آورد؛
۸. در سراسر بحث هیچ اشاره‌ای به روایات صحیح‌السند دوازده امام نمی‌کند و هیچ پاسخی به آنها نمی‌دهد.

ج) ادعاهای بی‌دلیل:

۱. نویسنده ادعا می‌کند که کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی برای اثبات آن ارائه نمی‌کند؛
۲. وی ادعا می‌کند که احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده‌اند، اما هرگز برای این ادعا سندی بر نمی‌شمرد؛
۳. وی چنین ادعا می‌کند که عموم شیعیان در کتاب سلیم شک داشته‌اند، اما دلیلی نمی‌آورد تا این عمومیت را ثابت کند؛
۴. نویسنده، علی بن ابراهیم قمی را از جاعلان حدیث برمی‌شمارد، اما سندی ارائه نمی‌کند که وی را جاعل یا حتی ضعیف بخواند.

د) خلط مباحث برای اثبات نظر خود:

۱. نویسنده، شهرت روایات دوازده امام را با اصل وجود احادیث دوازده امام خلط کرده و دلیل‌هایی آورده که در صورت صحت، شهرت را رد می‌کند، نه اصل وجود روایت را؛
۲. وی امتداد امامت تا قیامت را با آمدن پیاپی امامان، یکی گماشته، در حالی که دو بحث جدا از هم به شمار می‌روند؛
۳. خلط امامت شأنی و بالفعل و پیرو آن، برداشت نادرست از روایت «الإمام کیف يعرف إمامته؟» که به فعلیت یافتن امامت اشاره دارد و با شأن امامت که از ازل معلوم بوده، متفاوت است؛
۴. خلط روایات درباره عدد امامان با روایات درباره نام و اوصاف امامان که باعث شده حیرت مردم را دلیل نبود روایات عدد امامان بگیرد، در حالی که این دو با هم تفاوت دارند و ممکن است کسی تعداد را بداند، اما مشخصات را نداند.

ه) نتیجه‌گیری‌های غلط بر اثر ایجاد ملازمه‌های نادرست و مغالطه در مباحثی چنین:

۱. چون متکلمان به احادیث دوازده امام استناد نکرده‌اند، پس چنین احادیثی نبوده است؛
۲. چون امامت تا قیامت امتداد دارد، پس باید پی‌درپی امامی بیاید؛
۳. چون امامان راه‌هایی را برای تشخیص امام بعد بیان کرده‌اند، پس فهرست اسامی امامان وجود نداشته است؛

- نمی‌توان پذیرفت که این نویسنده دچار اشتباه شده است؛ زیرا استاد سیدسامی بدری بسیاری از نکته‌ها را به وی تذکر داده و او با علم و عمد بدون کوچک‌ترین اشاره به اشکالات، دوباره به نشر آنها پرداخته است - نویسنده ادعا می‌کند که کتاب سلیم در قرن چهارم نوشته شده، اما هیچ مدرکی برای اثبات آن ارائه نمی‌کند؛ وی ادعا می‌کند که احادیث دوازده امام را در گذر زمان جعل کرده‌اند، اما هرگز برای این ادعا سندی بر نمی‌شمرد

۴. چون امامان در پاسخ سؤال از امام یا امامان بعد فهرست اسامی امامان را ارائه نکرده‌اند، پس فهرستی نبوده است؛
۵. چون شیعیان از فهرست اسامی امامان اطلاع نداشته‌اند، پس معتقد به انحصار تعداد امامان هم نبوده‌اند؛
۶. چون مؤلفان بعدی تعداد بیشتری از روایات را در باب دوازده امام آورده‌اند، پس آنها را جعل کرده‌اند؛
۷. چون راوی ضعیف روایتی را نقل کرده، پس جعلی است؛
۸. چون شیخ صدوق اتفاقات بعد از امام دوازدهم را نمی‌داند، پس در تعداد امامان شک دارد.

و) تحریف روایات و نسبت ناروا زدن به امامان علیهم‌السلام

به امام بعدی آورده، اما نویسنده درست عکس آن را معنا کرده و مدعی شده که شیخ صدوق چندبار از سخن خویش برگشته است؛

۶. وی مدعی شده که مرحوم کلینی و نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند، در حالی که این بزرگان کمتر از ده درصد روایات را از سلیم و بیش از نود درصد روایات را از غیر این کتاب نقل کرده‌اند.

۷. نویسنده معتقد است که شیخ صدوق اشکالات زبده را آورده و رد نکرده است، در حالی که ایشان به تفصیل آن اشکالها را پاسخ داده است.

چنان که گذشت، تنها در کمتر از سه درصد این کتاب، نزدیک به چهل مورد وجود دارد که همگی خلاف واقع و نادرست می‌نماید و دور از شیوه تحقیق و شأن آزاداندیشی است و کسی که به علم و صداقت، حرمت می‌گذارد و حقیقت را دنبال می‌کند، هرگز به خود اجازه نوشتن آنها را نمی‌دهد.

با این وصف و حال چگونه می‌توان پذیرفت که وی برای بیان حقیقت، آزادانه اندیشیده و کتاب نوشته است! آیا می‌توان پذیرفت که نویسنده با چنین تحریف‌ها و نسبت‌های ناروایی به امامان و دانش‌مندان شیعه می‌کوشد تا میان امت اسلامی وحدت ایجاد کند؟

اما به راستی انگیزه و هدف نویسنده این کتاب چیست؟ برای یافتن پاسخ، به مقدمه کتاب او می‌نگریم تا نوع نگاه او را به مهدویت دریابیم. وی درباره حضرت ولی عصر می‌نویسد:

ولكن الإیمان بهذا الإمام مسئله حیویة معاصرة... و من ثم فإنها تلعب دوراً كبيراً في علاقاتهم الداخلية والخارجية... و من هنا فإن مسئله وجود الإمام المهدي الثاني عشر محمد بن الحسن العسكري لم تعد مسألة غيبية تاريخية أو مستقبلية و إنما أضحت شأناً معاصراً حيويّاً فكريّاً سياسياً.^۵

و به یکی از نقش‌های مهدویت چنین اشاره می‌کند:

و في رأيي أن الأزمة بين المرجعية والديموقراطية ستستمر ما لم تتم معالجة جذر المشكلة و هي نظرية النيابة العامة عن الإمام المهدي عليه السلام التي تعطى للفقهاء تلك الحالة المقدسة و المطلقة حيث لا يمكن التخلص من هذه النظرية إلا بدراسة

۱. نویسنده، در روایت رحلت جناب زرارہ می‌گوید: فرزندش برای خسر گرفتن از امام جدید رفته بود با آن که شیخ صدوق تصریح می‌کند در روایت، خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده رفته بود خبر از امام بعد بگیرد؛

۲. وی مدعی می‌شود که بنابر تعدادی از روایات، امام هادی علیه‌السلام ابتدا به فرزندش سید محمد وصیت کرده است، در حالی که شیخ صدوق تصریح می‌کند که در هیچ روایتی وصیت نیامده است؛

۳. عبارت «لجھله بالإمام» در روایت شفاعت زرارہ وجود ندارد، بلکه چنان که شیخ صدوق تصریح کرده، این عبارت نشان علم زرارہ به امام بعد است. اما نویسنده این عبارت را افزوده است.

ز) تحریف سخنان دانش‌مندان شیعه و نسبت ناروا دادن به آنان:

۱. نویسنده باور نوبختی را درباره تداوم امامت از نسل امام عسکری علیه‌السلام تحریف درباره نسل امام دوازدهم یاد کرده است؛

۲. شیخ صدوق در جواب زبده برای مرحوم زرارہ جواب مستقلاً داده، اما نویسنده ادعا کرده که او برای همه یک جواب داده است؛

۳. انتقاد شیخ مفید از شیخ صدوق درباره بحثی در باب تقیه است، اما نویسنده این انتقاد را درباره کتاب سلیم آورده است؛

۴. شیخ مفید برای استفاده از کتاب سلیم به عموم هشدار می‌دهد، اما نویسنده شیخ مفید را تضعیف می‌کند.

۵. شیخ صدوق روایت شفاعت زرارہ را برای اثبات علم او

قضیه ولاده الإمام الثانی عشر^۶

نویسنده مهدویت را عقیده‌ای مقدس و برآمده از آموزه‌های دینی نمی‌انگارد. وی مهدویت را عاملی برای پیش‌برد اسلام و مبارزه با استعمار نمی‌داند، بلکه آن را سدی در مقابل دموکراسی قلم‌داد می‌کند. بنابراین، هدف وی نیز همان هدف استعمارگران انگلیس و امریکا یعنی ترویج دموکراسی است. نویسنده با تحریف و تهمت و دروغ ترویج دموکراسی را پی می‌گیرد. وی خواهان دموکراسی غربی است که بنا بر رأی اکثریت، اجرای هر خلاف شرع و عقل جواز خواهد داشت.

طبیعی است که در این راه، مرجعیت دینی فقیهان شیعه، مانع بزرگی به شمار می‌رود؛ زیرا اینان نایبان امام غایب هستند. از این‌رو، نویسنده ولایت فقیه را اعتقاد نخستین خود یاد می‌کند که درباره آن به تردید افتاده و آن‌گاه به بررسی غیبت کبرا پرداخته، سپس تردید در غیبت کبرا او را به بررسی غیبت صغرا واداشته که سرانجام بررسی‌ها و تحقیق‌هایش، تردید و آن‌گاه انکار امام را در پی داشته است.^۷

قرآن این‌گونه توطئه‌ها را چنین زیبا یادآور می‌شود:

﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهِ النَّهَارِ وَكُفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۸

و جماعتی از اهل کتاب گفتند: «در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید، و در پایان [روز] انکار کنید؛ شاید آنان [از اسلام] برگردند.»

نویسنده خود را شیعه امامیه و معتقد به ولایت فقیه می‌شناساند تا اعتماد خواننده را جلب کند و با سخنانی آراسته او را قانع کند که چنین عقیده‌ای درستی ندارد. وی در این وادی چنان کج اندیشیده که بدیهی‌ترین مسائل را خلط کرده تا شاید بتواند کسانی را بیرون از ایران به کژراهه برد. وی می‌نویسد:

لماذا تخلى الشيعة اليوم عن شروط الإمامة من العصمة والنص والسلالة العلوية الحسنية وقبلوا بشروط الزيدية كالفقه والعدالة وقيام الإمامة على الانتخاب والشورى كما هو حاصل اليوم في إيران الجمهورية الإسلامية؟^۹

مگر کسی در ایران هست که ولی فقیه را همان امام معصوم بدارد؟ نویسنده مدعی می‌شود در ایران شروط امامت عوض شده است. مگر خود او فقیهان را نایبان عام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه نمی‌خواند؟^{۱۰} پس چرا نایب امام را همان امام می‌خواند؟ این تناقض‌گویی آشکار برای چیست؟ استاد سیدسامی بدری همین مطلب را تلفنی از وی پرسیده است که وی با کمال تعجب پاسخ داده که در این صورت، هر سه کتابم از بنیاد فرو می‌ریزد!^{۱۱} وی کتاب خود را بر امری اشتباه استوار کرده تا با ولایت فقیه و نظام مردم‌سالاری دینی مبارزه کند. اگر درباره ولادت و وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه شبهه می‌افکند، برای سست کردن مردم‌سالاری دینی است؛ نظریه‌ای که از دل آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام برآمده و اکنون در برابر دموکراسی مخالف با دین به کار می‌آید.

- نویسنده، در روایت رحلت جناب زراره می‌گوید: فرزندش برای خبر گرفتن از امام جدید رفته بود با آن‌که شیخ صدوق تصریح می‌کند در روایت، خبر بدون قید آمده است و هرگز نیامده رفته بود خبر از امام بعد بگیرد
- نویسنده خود را شیعه امامیه و معتقد به ولایت فقیه می‌شناساند تا اعتماد خواننده را جلب کند و با سخنانی آراسته او را قانع کند که چنین عقیده‌ای درستی ندارد. وی در این وادی چنان کج اندیشیده که بدیهی‌ترین مسائل را خلط کرده تا شاید بتواند کسانی را بیرون از ایران به کژراهه برد

شاخصه اصلی مذهب اهل بیت علیهم السلام، فرمان برداری از خداوند یکتاست و هر نوع هم‌تاسازی را برای پروردگار در عرصه حاکمیت، نفی و محکوم می‌سازد. این مکتب تنها اطاعت الله و برگزیدگان او را روا می‌داند و جز با معرفی الهی، ولایت هیچ‌کس را نمی‌پذیرد. روشن است که چنین عقیده‌ای، خطری بزرگ برای طاغوت‌ها و مدعیان سروری بشر به شمار می‌رود. زورمدارانی که انسان را در فرودست شهوات می‌خواهند تا به اهداف اقتصادی و سیاسی خود برسند، هرگز پیشوایی امامان معنویت و پاکی را بر نمی‌تابند. هر قدر سخن این مکتب، مهم و اثرگذار باشد و گستره آن عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی را دربر گیرد، برای قدرت‌مندان وحشت‌ناک‌تر خواهد بود.

از این‌روی، بدخواهان انسانیت همواره در تلاشند تا با ترفندهای مختلف، نظام فکری و سیاسی اهل بیت علیهم السلام را از شکوفایی و گسترش باز دارند. یکی از راه‌کارهای کهن آنان برای رسیدن به این هدف، فراخوانی مزدورانی است که حقیقت را وارونه و واقعیت را پوشیده بنمایند. شبهه‌افکنی، همین وارونه‌نمایی حقیقت و پوشیده‌نمایی واقعیت است. شبهه‌افکنی، خاک بر روی آفتاب پاشیدن است و این مذهب هر روز بیشتر و فزون‌تر خواهد درخشید، اما آگاهان پرده از چهره آنان باید بردارند و حقیقت این مدعیان آزاداندیشی را بر همگان بنمایانند. آنهایی که برای رسیدن به متاع قلیل دنیا نه تنها به آخرت خود که به شرافت و انسانیت خود نیز چوب حراج زده‌اند و با تکرار سخنان پوسیده گذشتگان فاسق خود در صدد مضطرب و مشوش کردن ذهن کسانی هستند که منتظر ظهور دولت اهل بیت علیهم السلام هستند. خود فروختگانی که بر مؤمنان کم‌اطلاع جامعه دام گسترده‌اند و سخنان هزاران بار جواب گرفته را با رنگ و لعابی دیگر عرضه می‌کنند و با وقاحت تمام مدعی یافتن حقیقتی جدید می‌شوند. و باز خداوند چه نیکو فرموده است که: ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^{۱۲}

استاد سیدسامی بدری خطاب به نویسنده نوشته است:

أَحَبُّ أَنْ أَصَارَ حَكَّ أَنْ الْجَهْدِ الَّذِي بَدَلْتَهُ شَخْصِيًّا لِلرَّوْدِ عَلَىٰ شِبْهَاتِكَ وَبَدَلَهُ إِخْوَةَ آخِرُونَ فِي كِتَابَاتِكَ سَتَظْهَرُ قَرِيبًا جِزَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهَا خَيْرَ الْجِزَاءِ لَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنْ تَغَيِّرَ تَصَوُّرَاتِكَ الْخاطئةَ عَنِ إِمَامَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ علیهم السلام وَذَلِكَ لِأَنَّكَ

لو أردت أن تصل إلى الحقيقة فيها فقد كانت ميسرة لك حين كنت تعيش في عمق مصادر الشيعة و تراثهم الفكري و من ثم لست بحاجة إلى هذه الأبحاث.^{۱۳}

چکیده شبهه‌ها

۱. متکلمان شیعه استدلال به این احادیث را از قرن چهارم آغاز کرده‌اند و پیش‌تر، آن مباحث در کتاب‌هایشان به چشم نمی‌خورد؛
۲. امامیه خود در ابتدا فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را خاتم الائمه نمی‌دانستند؛
۳. احادیثی وجود دارد که بنابر آنها روشن می‌شود امامان نام امام بعد خود را نمی‌دانسته‌اند؛
۴. همواره شیعیان پس از رحلت هر امام بر سر جانشین او اختلاف داشته‌اند؛
۵. چگونگی آگاهی امام بر آغاز امامتش؛
۶. چگونگی امکان شناخت امام بعدی برای مردم؛
۷. نشان دادن راه‌کار تشخیص امام به مردم و اشاره نکردن به فهرست اسامی امامان؛
۸. ناآگاهی زراره، فقیه و شاگرد بزرگ امام صادق علیه السلام از نام امام پسین؛
۹. پیش آمدن بدا در امامت سیدمحمد و امام شدن برادرش امام حسن عسکری علیه السلام به جای وی؛
۱۰. اشاره نکردن محدثان و مورخان شیعه به فهرستی چنین در دوران حیرت (بعد از امام حسن عسکری علیه السلام)؛
۱۱. تردید شیخ صدوق در شمار امامان؛
۱۲. روایت‌های بی‌ان کننده وجود امامان دیگر بعد از امام دوازدهم؛
۱۳. اختلاف شیعیان در شمار امامان (دوازده یا سیزده نفر)؛
۱۴. ساخت کتاب سلیم بن قیس که اساس عقیده به دوازده امام است، در قرن چهارم؛
۱۵. اعتماد مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در دوازده امام به کتاب سلیم؛
۱۶. نقل کتاب سلیم توسط ابوسمینه کذاب و احمد بن هلال غالی؛

۱۷. ابن غضائری و جعلی دانستن کتاب سلیم؛

۱۸. شیخ مفید و تضعیف کتاب سلیم؛

۱۹. اعتراض زیدیه بر پایه تازه به وجود آمدن احادیث دوازده امام؛

۲۰. دلالت نکردن احادیث دوازده امام بر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام.

خلاصه پاسخ‌ها

۱. استدلال نکردن متکلمان به این احادیث، دلیل بر نبودن این احادیث نیست؛
۲. هیچ دلیلی بر این ادعای غیرواقعی خود نیاورده و تنها به دلیلی ساختگی بسنده کرده است؛
۳. این برداشتی نادرست از روایات است و امامان نام چندین امام پس از خود را نیز خبر داده‌اند؛
۴. دلیل اعم از مدعاست و اختلاف مردم دلیل‌های فراوانی دارد؛
۵. این پرسش درباره فعلیت یافتن امامت و بیرون از بحث است؛
۶. این پرسش، ویژگی (شهرت) این روایات را نفی می‌کند و بررسی اصل این روایات‌ها بیرون از این بحث است؛
۷. یاد دادن یک راه کار، دلیل نبودن روش‌های دیگر نیست (اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند)؛
۸. این هم تفسیری نادرست از روایات است و مرحوم زراره نام امام بعد بلکه همه امامان را می‌دانسته است؛
۹. این نیز تفسیری نادرست است و منظور از بداء آشکار شدن حکم خداوند است نه تغییر آن؛
۱۰. این نسبت نارواست و محدثان این احادیث را آورده‌اند؛
۱۱. این نسبت نیز نارواست و شیخ صدوق با صراحت و تأکید عقیده خود را در کتاب اعتقادات بیان کرده است؛
۱۲. این نیز تفسیری نادرست از روایات است و منظور روایات، امامان دیگری غیر از این امامان نیست؛
۱۳. شیعیان هرگز اختلافی در شمار امامان نداشته‌اند و چنین تفسیری به دلیل نابسندگی دقت در روایات است؛
۱۴. این ادعا خلاف واقع است؛ زیرا روایات متعددی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد که بر سلیم مقدم هستند؛
۱۵. این ادعا نیز خلاف واقع است؛ زیرا نود درصد روایت دوازده امام را این بزرگان از غیر سلیم نقل کرده‌اند؛
۱۶. مؤلفان شیعه بیش از سی طریق (سند) به سلیم دارند و این دو نفر تنها در سه طریق واقفند، لذا وجود نام این دو تأثیری ندارد؛

بدخواهان انسانیت - همواره در تلاشند تا با ترفندهای مختلف، نظام فکری و سیاسی اهل بیت علیهم السلام را از شکوفایی و گسترش باز دارند. یکی از راهکارهای کهن آنان برای رسیدن به این هدف، فراخوانی مزدورانی است که حقیقت را وارونه و واقعیت را پوشیده بنمایند - منظور از بداء آشکار شدن حکم خداوند است نه تغییر آن

۱۷. به عقیده دانش‌مندان شیعه، چون نظر ابن‌غضائری اجتهادی است، برای دیگران حجیت ندارد؛

۱۸. این تفسیری نادرست از کلام ایشان است. شیخ مفید در مقام هشدار به مردم عادی است، نه تضعیف اصطلاحی؛

۱۹. شیخ صدوق همه اعتراض‌های زیدیه را پاسخ داده است، اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است؛

۲۰. این احادیث به دو گونه بر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارند: یکی به عموم و دیگری به متن.

تفصیل شبهه‌ها و پاسخ‌ها به صورت زیر در پی خواهد آمد.

دلیل الإثنی عشریة. و هذا دلیل متأخر... بدأ المتكلمون يستخدمونه بعد أكثر من نصف قرن من الحيرة، أي في القرن الرابع الهجري، و لم يكن له أثر في القرن الثالث عند الشيعة الإمامية، حيث لم يشر إليه الشيخ علي بن بابويه الصدوق في كتابه الإمامة والتبصرة من الحيرة كما لم يشر إليه النوبختي في كتابه فرق الشيعة ولا سعد بن عبدالله الأشعري القمي في المقالات والفرق... وذلك لأن النظرية الإثني عشرية طرأت على الإمامية في القرن الرابع، بعد أن كانت النظرية الإمامية ممتدة إلى آخر الزمان بلا حدود ولا حصر في عدد معين، كما هو الحال عند الإسماعيليين والزيدية... لأنها كانت موازية لنظرية الشورى وبدلاً عنها... فإمام في الأرض مسلمون و يحتاجون إلى دولة و إمام و كان محرماً عليهم اللجوء إلى الشورى و الانتخاب، كما تقول النظرية الإمامية كان لابد أن يعين الله لهم إماماً معصوماً منصوباً عليه... فلماذا إذا يحصر عدد الأئمة في اثني عشر واحداً فقط؟

بنابر ادعای نویسنده، متکلمان شیعه در قرن چهارم این استدلال را آغاز کرده‌اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اثری از آن نیست. نویسنده برای اثبات ادعای خود سه کتاب را نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام، نیم قرن بعد از شهادت امام یازدهم علیه السلام میان شیعه به وجود آمده است. شیعیانی مانند زیدیه و اسماعیلیه بدون انحصار به امتداد امامت تا آخرالزمان معتقد بوده‌اند. زیرا باور به امامت در برابر باور به شورا است.

نویسنده، این قسمت را با چنین مغالطه که متکلمان، استدلال

به احادیث دوازده امام را از قرن چهارم آغاز کرده‌اند شروع می‌کند. چنین عقیده‌ای (انحصار عدد امامان) قبل از این زمان در میان شیعیان نبوده است. وی در ادامه نتیجه می‌گیرد که چنین احادیثی هم نبوده است.^{۱۴} چند نکته در این باره گفتنی است:

۱. وی برای اثبات ادعای خود، سه کتاب را نام می‌برد که نخستین آنها کلامی نیست و دومی و سومی آنها نیز یک کتاب است که به دو نفر نسبت داده‌اند. وانگهی ممکن است دو کتاب با یک محتوا باشند که به شمارش فرقه‌های مختلف شیعه می‌پردازند، نه بیان اعتقادات امامیه و بیان دلایل آنها. در نتیجه، نویسنده هرگز به کتابی کلامی اشاره نکرده که عقاید امامیه را بیان کند و ادعایش دلیل صحیحی ندارد - در ادامه، توضیح بیشتری درباره کتاب‌ها خواهد آمد.

۲. بر فرض تنزل و پذیرش این سه کتاب، این سخن (استدلال نکردن متکلمان قرن سوم) در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران در این زمان موجود باشد و این قضاوت پس از بررسی آنها پذیرفتنی است. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجالش که مخصوص مؤلفان شیعه است، از ۱۲۶۹ نفر نام برده که بعضی از آنها چندین کتاب داشته‌اند و طریق خود را نزدیک به ۸۵۰ کتاب بیان می‌کند. با توجه به این آمار که تنها درباره یک کتاب رجال است، باید از نویسنده پرسید که به چه تعداد از این کتاب‌ها دسترس داشته و آنها را بررسی کرده است و چنین مطلبی را در آنها نیافته که ادعا می‌کند این استدلال در نسل‌های قبل موجود نبوده است. آیا از محتوای سه کتاب به محتوای بیش از هزار کتاب می‌توان پی برد؟

۳. این استدلال بر خلاف ادعای نویسنده در کتاب‌های کلامی قرن سوم وجود دارد. تحقیق منصفانه اقتضا می‌کند که مدعی کتاب‌هایی را یاد کند که به این احادیث استدلال کرده‌اند. البته چنان که روشن می‌شود نویسنده هرگز به مطرح کردن دلیل‌هایی خلاف بر ادعایش علاقه‌ای ندارد و ترجیح می‌دهد از آنها بگذرد. استاد سامی بدری درباره یکی از این کتاب‌ها که نویسنده‌اش نه سال پیش از پدر شیخ صدوق و مرحوم کلینی رحلت کرده، قبل از چاپ کتاب به نویسنده تذکر داده، اما وی نه در کتاب نخست و نه در کتاب دیگرش که خلاصه آن است، بدان کتاب اشاره‌ای نکرده است.

استاد سامی بدری چنین آورده است:

لقد أشار إلى العقيدة الإثنى عشرية أيضاً إبراهيم بن نوبخت (متوفى ۳۲۰ هـ) في كتابه (ياقوت الكلام) وهو أقدم كتاب كلامي عند الشيعة ومؤلفه من أعلام القرن الثالث الهجري وهو معاصر لعلی بن بابويه وقد تلقاه الشيعة عنه بالقبول جيلاً بعد جيل حتى وصل إلى العلامة الحلبي فأفرد كتاباً في شرحه ساء أنوار الملوكوت في شرح الياقوت (صفحة ۲۲۹) و إلى القارئ الكريم نصّ كلام صاحب ياقوت الكلام و شرح العلامة الحلبي له. قال إبراهيم بن نوبخت: القول في إمامة الأحد عشر بعده (أي بعد عليّ عليه السلام) نقل أصحابنا متواتراً النصّ عليهم بأسانئهم من الرسول صلى الله عليه وآله يدلّ على إمامتهم، وكذلك نقل النصّ من إمام عليّ إمام و كتب الأنبياء سالفاً يدلّ عليهم و خصوصاً خبر مسروق يعترفون به. و قال العلامة الحلبي في شرح هذا الكلام: أما إمامة باقى الأئمة عليهم السلام فهي ظاهرة بعد إمامة عليّ عليه السلام و ذلك من وجوه: أحدها: النصّ المتواتر عن النبيّ صلى الله عليه وآله على تعيينهم، و نصبهم أئمة، فقد نقل الشيعة بالتواتر أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال: للحسين عليه السلام هذا إبنى إمام إبن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة، تاسعهم قائمهم، و غير ذلك من الأخبار المتواترة. الثانى: ما نقل من النصّ على إمام من إمام يسبقه بالتواتر من الشيعة. الثالث: أنّ أساميههم و النصّ على إمامتهم موجودة في كتب الأنبياء السالفة كالطورا و الإنجيل. الرابع: أنّ أخبار الخصوم مشهورة في النصّ عليهم من النبيّ صلى الله عليه وآله خبر مسروق عن عبدالله بن مسعود أنّه قال... عهد إلينا نبينا صلى الله عليه وآله أن يكون بعده اثنا عشر خليفة عدد نساء بنى إسرائيل و كذا ما نقل عن غيره (كجابر بن سمرة و حذيفة بن أسيد و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و أبي جحيفة)^{۱۵}

استدلال ابراهيم نوبختی به خبر مسروق نشان می دهد به احادیث دوازده امام استدلال می کرده اند.

۴. بر فرض تنزل اگر بپذیریم که پیش تر از قرن سوم به احادیث دوازده امام استدلالی نکرده اند، آیا می توان چنین نتیجه گرفت که عقیده به انحصار امامان نزد شیعه نبوده است؟ بی گمان، این نتیجه گیری، مغالطه است؛ زیرا دلیل اعم از مدعا به شمار می رود و نمی تواند آن را ثابت کند؛ چون تنها دلیل انحصار شمار امامان به دوازده نفر، احادیث دوازده امام نیست.

شیعیان امام را براساس نص تعیین می کنند و احادیث دوازده امام، یکی از این نص ها به شمار می رود. احادیث نص هر امام درباره امام بعد، نمونه دیگر از این نص هاست. لذا وقتی برای غیر از این افراد نصی نرسیده، پس کسی از شیعه به امامت غیر آنها اعتقاد ندارد. این امر بدون احادیث دوازده امام هم اثبات شدنی است. و انحصار شمار امامان به همین معناست. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی^{۱۶} استاد متکلمان امامیه در دوران حیرت، (از اصحاب امام حسن عسکری عليه السلام که هنگام وفات امام در محضرشان بود و

بنابر ادعای نویسنده، متکلمان شیعه در قرن چهارم این استدلال را آغاز کرده اند و در قرن سوم، نزد شیعیان اتری از آن نیست. نویسنده برای اثبات ادعای خود سه کتاب را نام می برد و نتیجه می گیرد که اعتقاد به انحصار امامان در دوازده امام، نیم قرن بعد از شهادت امام یازدهم عليه السلام میان شیعه به وجود آمده است.

امام عصر را زیارت کرد)^{۱۷} در آخر کتاب *التنبيه* به همین استدلال بسنده کرده است. شیخ صدوق سخن ایشان را چنین می‌آورد:

و ربنا قال خصوصنا - إذا عضهم (لزمهم) الحجاج و لزمتهم الحجة في أنه لا بد من إمام منصوب عليه... بنص الأول عليه - فمن هو هذا الامام سموه لنا و دلونا عليه؟ فيقال لهم: ... إذا صح بنقل الشيعة النص من النبي ﷺ على علي بن الحسين صح بمثل ذلك نقلها النص من علي بن الحسن و من الحسن على الحسين ثم علي إمام إلى الحسن بن علي، ثم علي الغائب الإمام بعده: لأن رجال أبيه الحسن بن علي الثقات كلهم، قد شهدوا له بالإمامة، و غاب ﷺ لأن السلطان طلبه طلباً ظاهراً، و وكل بمنزله و حرّمه سنتين.^{۱۸}

ه. آیا از استدلال نکردن به احادیث دوازده امام، می‌توان نتیجه گرفت که چنین احادیثی نبوده است؟ به چه دلیل متکلمان به تمام احادیث موجود باید استدلال کرده باشند؟ اکنون که نزدیک به دوازده قرن از دوران حیرت می‌گذرد، اگر متکلمی گروهی از روایات را که عقیده‌ای را اثبات می‌کنند، گرد آورد و به آنها استدلال کند، آیا چون تاکنون کسی به آنها استدلال نکرده، می‌توان ادعا کرد آن احادیث جعلی هستند؟ بی‌گمان، نویسنده با آوردن دلیلی اعم از مدعا مغالطه می‌نماید؛ زیرا استدلال نکردن دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که یکی از آنها نبودن حدیث است. ملاک تشخیص وجود روایات، کتاب‌های روایی است، نه استدلال متکلمان.

نویسنده کتاب‌هایی از قرن سوم را نام می‌برد و مدعی می‌شود که در این کتاب‌ها از انحصار خبری نیست. اولین آنها، کتاب *الإمامة و التبصرة من الحيرة* نوشته شیخ علی بن بابویه پدر شیخ صدوق است. وی در بخش اول کتاب *تطور* که این کتاب خلاصه آن است، در مورد ایشان می‌نویسد:

و حاول ابن بابويه أن يفسر الأحاديث الواردة بالبداء بالثبوت، بعد استحالة الجمع بين البداء و القول بوجود القائمة المسبقة بأسماء الأئمة؛^{۱۹}

پدر شیخ صدوق احادیث درباره بدا در امامت را تفسیر به تقیه کرده؛ چون آنها را جمع‌شدنی با اعتقاد به وجود فهرست اسامی ائمه *عليهم السلام* نمی‌دیده است.

اگر در زمان وی به چنین فهرستی اعتقاد نبوده، چرا نویسنده دلیل حمل اخبار بدا را به تقیه اعتقاد به وجود این فهرست بیان کرده است؟ اگر این اعتقاد در زمان وی موجود بوده، چرا نویسنده مدعی می‌شود در زمان علی بن بابویه این اعتقاد نبوده و در قرن بعد پیدا شده است؟ این تناقض‌گویی از کجا برآمده است؟

افزون بر این، شیخ علی بن بابویه و ثقة‌الاسلام کلینی هر دو در سال ۳۲۹ قمری رحلت کرده‌اند. ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب شریف *کافی* احادیث دوازده امام را در باب «ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم *عليهم السلام*»^{۲۰} آورده است. نویسنده مدعی شده مؤلفان قرن سوم این احادیث را نیاورده‌اند و برای اثبات ادعای خود از کتاب شیخ علی بن بابویه نام می‌برد. حال باید پرسید که نویسنده محقق، چگونه شیخ علی بن بابویه را از مؤلفان قرن سوم می‌شمرد، اما ثقة‌الاسلام کلینی را از مؤلفان قرن سوم نمی‌داند؟ آیا وی موارد نقض را نادیده می‌گیرد؟

دیگر آن که نویسنده ادعایی را درباره متکلمان و عدم استدلال آنها به احادیث دوازده امام مطرح می‌کند، اما هنگام شاهد آوردن از مرحوم علی بن بابویه نام می‌برد، در حالی که ایشان محدث است و نه متکلم و از این‌رو، وجود استدلال کلامی در کتابش دور از انتظار است. گویا وی میان متکلمان و محدثان تفاوتی نمی‌گذارد! اگر وی معتقد است که محدثان شیعیه نیز این احادیث را نقل نکرده‌اند، این ادعا نیز خلاف واقع است. در ادامه، نام محدثانی که پیش از قرن چهارم این احادیث را نقل کرده‌اند، خواهد آمد.

بنابر تصریح نویسنده، کتاب *الإمامة و التبصرة من الحيرة*، به انگیزه راه‌نمایی کسانی تألیف شده که در مسئله امامت، دچار تحیر و سرگردانی بوده‌اند و همان‌گونه که مقدمه بیان‌گر آن است و بارها بر آن تأکید می‌کند، پاسخ‌گویی و راه‌نمایی به نسب و عدد ائمه *عليهم السلام* و محصور و تغییرناپذیر بودن عدد، در روایات است. برای مثال ایشان می‌فرماید:

جمعت أخباراً تكشف الحيرة و تجسم النعمة و تتبع عن العدد و تؤنس من وحشة طول الأمد.^{۲۱}

اگر مرحوم علی بن بابویه به معین و محدود بودن ائمه *عليهم السلام* معتقد نبوده، خبر دادن از عدد چه معنایی دارد؟ منظور ایشان از اخباری که از عدد خبر داده چه احادیثی است؟ حدیث لوح و

صحیفه که از آنها نام می‌برد، چه روایاتی هستند؟

البته مؤلف کتاب *الإمامة والتبصرة*، نام و دلایل امامت ائمه عليهم السلام را تنها تا امام رضا عليه السلام آورده است و به انجام رساندن کتاب موفق نشده، بنابراین جا ندارد کسی بگوید مؤلف احادیث دوازده امام را نیاورده است؛ زیرا محدثان در اثبات امام دوازدهم به احادیث دوازده امام تمسک می‌کنند و این احادیث را مقدمه بحث امامت نمی‌آورند تا کسی بگوید جای آن اول کتاب بوده و اگر این احادیث وجود داشت، باید در اول کتاب می‌آوردند. برای نمونه، سه تن از علمای بزرگ شیعه که مانند علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) کتاب خود را به ترتیب ائمه عليهم السلام مرتب کرده‌اند، احادیث دوازده امام را در باب امام دوازده یا بعد از آن آورده‌اند. ثقة الاسلام کلینی در *کافی* احادیث دوازده امام را بعد از باب «مولد صاحب» در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم عليهم السلام»^{۲۳} آورده است. شیخ مفید در *ارشاد* احادیث دوازده امام را در باب امام دوازدهم زیر عنوان «باب ما جاء من النص علی إمامة صاحب الزمان، الثانی عشر من الأئمة عليهم السلام فی مجمل و مفصل علی البیان»^{۲۴} آورده است. صاحب *دلائل الإمامة* نیز در باب «معرفة وجوب القائم و أنه لا بد أن يكون»^{۲۵} که ویژه امام مهدی عليه السلام است، این احادیث را ذکر کرده است. قسمت‌هایی از مقدمه مؤلف (پدر شیخ صدوق) در پی می‌آید:

وإن کلمتهم لا تبطل و حجّتهم لا تدحض و عددهم لا یختلف، و نسبهم لا ینقطع، حتّی یرث الله جلّ جلاله الأرض و من علیها و هو خیر الوارثین.

فجمعت أخباراً تكشف الحيرة و تجسم النعمة و تنبئ عن العدد و تؤنس من وحشة طول الأمد.

و لو کان أمرهم مهملاً عن العدد و غفلاً، لما وردت الأخبار الوافرة بأخذ الله ميثاقهم علی الأنبياء و سالف الصالحین من الأمة و بدلك علی ذلك قول أبی عبدالله عليه السلام حين سئل عن نوح عليه السلام لما ذكر، استوت سفینته علی الجودی بهم: هل عرف نوح عددهم؟ فقال: نعم و آدم عليه السلام. و كيف یختلف عدد، يعرفه أبو البشر و من درج من عترته و الأنبياء من عقبه، علی شذمة من ذریته و بقیة سیرة من ولده؟! و أی تأویل یدخل علی حدیث اللوح^{۲۵} و حدیث الصحیفة المختومة^{۲۶} و الخبر الوارد عن جابر فی صحیفة فاطمة عليها السلام؟

و یدلک علی هذا قوله: یملك السابع من ولد الخامس، حتّی یملاها عدلاً كما ملئت جوراً.^{۲۷}

فكيف الحجة الآن فی آدم عليه السلام أنه حفظ أساءهم؟ و ما القول فی أمر نوح عليه السلام أنه علم عددهم؟ و كيف یثبت أن الله عزّ و جلّ أخذ علی الأمة کتلاً عهدهم و هو ینسخ أمرهم و یدوله فی أسائهم؟ و بأی دلیل یدفع أمر اللوح؟ فأخبار الأظلة، و الآثار الواردة أن الله خلقهم قبل الأمم، و ما كان الله لیأخذ مولی من أولیائه علی قوم، ثم یدوله فی

پدر شیخ صدوق احادیث درباره بدا در امامت را تفسیر به تقیه کرده؛ چون آنها را جمع شدنی با اعتقاد به وجود فهرست اسامی ائمه عليهم السلام نمی‌دیده است.



ذلك وقد قبض إليه منهم العدد الكثير... والإمامة لا تنفّر والنسب لا ينقطع والعدد لا يزيد ولا ينقص.

چنان که ملاحظه می‌شود مرحوم علی بن بابویه به انحصار عدد امامان معتقد است و حدیث «یملک السابع من ولد الخامس» را نیز شاهد می‌آورد که بر عدد دوازده دلالت می‌کند. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام بدانند، معلوم می‌شود که این احادیث در آن زمان بوده است و حرف وی نقض می‌گردد. اگر نویسنده این حدیث را جزء احادیث دوازده امام ندانند، باز این سخن ثابت می‌شود که دلیل حصر امامان تنها احادیث دوازده امام نیست و اگر متکلمان به احادیث دوازده امام استدلال نکرده باشند، به این معنا نیست که به محصور بودن امامان هم اعتقاد نداشته‌اند و ثابت می‌شود دلیل نویسنده اعم از مدعای اوست.

فرق الشیعة نوشته مرحوم ابومحمد حسن بن موسی نوبختی^{۲۸} کتاب دومی است که نویسنده از آن نام می‌برد. وی مدعی می‌شود که نوبختی به احادیث دوازده امام استدلال نکرده است.

۱. شیعیان این کتاب را استدلالی برای اثبات عقیده خود نمی‌دانند. نوبختی در این کتاب در صدد شمارش گروه‌های مختلف شیعه است. بنابراین، انتظار نویسنده درباره استدلال نوبختی به احادیث دوازده امام نارواست.

۲. البته نمی‌توان گفت که نوبختی به انحصار عدد امامان اعتقاد ندارد. بنابر عبارت‌های کتاب **فرق الشیعة**، نوبختی به محصور و محدود بودن شمار امامان علیهم‌السلام و ختم آنان به فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام باور دارد؛ زیرا وی بعد از بیان عقیده گروه‌های مختلف شیعه درباره جریان امامت بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌آورد:

و لا یجوز شیء من مقالات هذه الفرق کلها فنحن مستسلمون بالماضی و امامته مقرون بوقاته معترفون بأن له خلفاً قائماً من صلبه و أن خلفه هو الإمام من بعده حتی یظهر و یعلن أمره...^{۲۹}

بنابراین عبارت، اعتقاد نوبختی به غیبت فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام روشن می‌شود؛ زیرا وی می‌گوید که ایشان ظهور خواهند کرد. وی بعد از بیان روایات خالی نبودن زمین از حجت می‌نویسد:

و قدرُوبت أخبار كثيرة أن القائم مخفی علی الناس ولادته و

یحمل ذکرة و لا یعرف، إلا أنه لا یقوم حتی یظهر و یعرف أنه امام بن امام و وصی بن وصی یؤتم به قبل أن یقوم.^{۳۰}

از این رو، روشن می‌شود که نوبختی بنابر روایات فراوانی، حضرت قائم را غایب می‌داند، یعنی به غیبت و بودن قائم آل محمد صلواتهم‌الله‌علیهم‌وآلهم‌وسلم از فرزندان امام حسن عسکری علیه‌السلام باور دارد.

از سویی، با توجه به احادیث فراوانی که قائم را آخرین امام معرفی کرده،^{۳۱} معلوم می‌شود که نوبختی فرزند امام عسکری علیه‌السلام را خاتم امامان می‌دانسته است. افراد و گروه‌ها نیز چنین رفتار می‌کرده‌اند که با قائم خواندن یکی از امامان، امامان بعد را دیگر نپذیرفته‌اند و منتظر قیام او مانده‌اند. پس وی نیز با این جملات اعتقاد خود به ختم و انحصار عدد امامان را بیان کرده است. بنابراین، نویسنده نتیجه‌ای باطل گرفته است.

اگر نوبختی به احادیث دوازده امام اشاره نکرده؛ زیرا جایی برای آنها نبوده و نویسنده، استدلال نکردن را دلیل بر بی‌اعتقادی به حصر نمی‌تواند یاد کند؛ زیرا وی به حصر معتقد است و باز نشان می‌دهد که تنها دلیل انحصار احادیث دوازده امام نیست.

کتاب **المقالات و الفرق**، نوشته سعد بن عبدالله اشعری قمی کتاب سومی است که نویسنده از آن نام می‌برد. وی معتقد است که در این کتاب هم بر احادیث دوازده امام استدلال به چشم نمی‌خورد.

۱. این کتاب به احتمال قریب به یقین همان کتاب **فرق الشیعه** نوبختی است و بسیار بعید می‌نماید که دو کتاب چنین فراوان مشابه و همانند هم یافت شوند.^{۳۲}

۲. اگر به تعدد کتاب‌ها نیز معتقد شویم، از آن رو که عبارت‌های کتاب قمی را مشابه کتاب نوبختی می‌یابیم، خواهیم گفت که ایشان نیز اولاً در صدد شمارش فرقه‌ها هستند، نه استدلال بر عقاید شیعه و دیگر آن که فرزند امام عسکری علیه‌السلام را قائم آل محمد صلواتهم‌الله‌علیهم‌وآلهم‌وسلم می‌داند و هرگز در این کتاب نشانه‌ای بر متعدد بودن امامان بعد از امام عسکری علیه‌السلام وجود ندارد. ایشان درباره فرزند امام عسکری علیه‌السلام می‌آورد:

فکیف بالغریب الوحید الشریذ الطرید المطلوب الموتر بأبیه و جدّه.

که بنا به حدیث امام علی و امام باقر علیه‌السلام به مهدی موعود صلواتهم‌الله‌علیهم‌وآلهم‌وسلم اشاره دارد.

الف) حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَتَّانَ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزْرُورِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نَيْتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الشَّرِيدِ الطَّرِيدِ الْفَرِيدِ الْوَحِيدِ.^{٣٣}

ب) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مِيثَمٍ، عَنْ عبيدالله بن موسى، عن عبد الأعلى بن حصين الثعلبي، عن أبيه، قال: لقيت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام في حج أو عمرة، فقلت له: كبرت سنّي، و دقّ عظمي، فلست أدرى يقضى لي لقاؤك أم لا فاعهد إليّ عهداً وأخبرني متى الفرج. فقال: إن الشريد الطريد الفريد الوحيد المفرد من أهله الموتور بوالده المكتى بعمّه، هو صاحب الرايات و اسمه إسم نبيّ. فقلت: أعد عليّ، فدعا بكتاب أديم أو صحيفة فكتب لي فيها.^{٣٤}

در کتاب اشعری نیز آمده است:

و قد رويت الأخبار الكثيرة الصحيحة أنّ القائم تحفى على الناس ولادته و يحمل ذكره و لا يعرف إسمه و لا يعلم مكانه، حتّى يظهر و يؤم به قبل قيامه.^{٣٥}

از این رو، ایشان نیز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را قائم یعنی آخر امامان می داند و لذا به انحصار امامان علیهم السلام اعتقاد دارد.^{٣٦}

نویسنده در ادامه خلط و مغالطه‌ای دیگر می کند. وی به امامیه نسبتی ناروا می دهد که آنان ابتدا به جریان امامت بدون عدد معین و محدود تا آخر الزمان معتقد بوده‌اند؛ چون این نظریه در برابر نظریه شورا و به جای آن است.

نویسنده هیچ مدرکی ارائه نمی دهد که نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد؛ از آن رو که نظریه شورا عدد محدودی ندارد، پس نظریه امامیه نیز که در مقابل آن است، عدد محدودی ندارد. قاعده اولیه در تقابل دو نظریه، مغایرت آن دو است، مگر این که دلیلی تشابه را در موردی ثابت کند. لذا چگونه از تقابل یک نظریه با نظریه دیگر اصول و قواعد نظریه مقابل را می توان کشف کرد؟ آیا چون دموکراسی در مقابل پادشاهی است، قوانین آنها را مشابه هم می توان پنداشت؟ پس در مقابل هم بودن دو نظریه، اگر دلیل مغایرت دو نظریه نباشد، هرگز دلیل تشابه دو نظریه نمی تواند باشد. این گونه سخن راندن، مغالطه است، نه استدلال علمی و اقامه دلیل.

امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده‌اند، یعنی زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظر به قوت خود باقی است. جالب توجه آن که امتداد امامت تا آخر زمان با آمدن پی در پی امامان تا آخر زمان هیچ ملازمه‌ای ندارد. این نیز خلط و مغالطه‌ای به شمار می رود که نویسنده دچار آن گردیده است. ناگفته نماند که شاید مردم عادی گمان می کرده‌اند چنین ملازمه‌ای وجود دارد و امامان زیادی خواهند آمد، ولی اثبات این به دلیل نیاز دارد و دیدگاه مردم هرگز به پای یک مکتب و مذهب

- نویسنده هیچ مدرکی ارائه نمی دهد که نامحدود بودن تعداد امامان را ثابت کند و تنها به قیاس روی می آورد

- امامیه از نخست به امتداد امامت تا آخر زمان معتقد بوده‌اند، یعنی زمین هرگز از حجت خالی نمی شود. اکنون نیز این نظر به قوت خود باقی است



نوشته نمی‌شود؛ زیرا آگاهی کم مردم حتی سبب گسترش خرافات فراوانی به نام مطالب دینی در بین آنان می‌شود. آیا همه آنها را نظریات آن مذهب می‌توان شمرد و بعد به آن مذهب تاخت و آن را محکوم نمود؟

۳. حتی ممکن است دانش‌مندان، عقیده‌ای داشته باشند که با گذشت زمان و دقت بیشتر در مدارک و دلایل، متوجه اشتباه بودن آن شوند و آن را اصلاح نمایند. آیا می‌توان ادعا کرد چون این نظریه بعدها به وجود آمده یا اصلاح شده، پس جعلی است؟ اگر چنین باشد باید باب تحقیق و بررسی را بست و حق را همان دانست که اولی‌ها گفته‌اند و نظریات پسینان را همه باطل دانست. روش صحیح، در این موارد مراجعه به دلایل نظریه است. اگر دلیل استناد شده ضعیف یا جعلی باشد، معلوم می‌شود که آن نظر ضعیف یا دروغ است و اگر قوی و متقن باشد، معلوم می‌شود گذشتگان نادرست رفته‌اند. جدید بودن نظر، دلیل بر جعلی بودن آن به شمار نمی‌رود. البته در این بحث، تغییری صورت نگرفته است و واقعیت ندارد که بگوییم اثری از عدد دوازده در کتاب‌های قبل نیست. ولی بر فرض تنزل اگر دانش‌مندان نیز از عدم حصر به انحصار عدول کرده باشند، دلیل جعلی و دروغ بودن آن نمی‌شود و چنین ملازمه‌ای وجود ندارد و برای صحت و سقم آن باید به دلایل آن مراجعه کرد.

بسیار واضح است عدم وجدان دلیل عدم وجود نیست. وقتی کسی بر مطلبی دلیلی نمی‌یابد، باید درباره آن سکوت کند و در نهایت آن مطلب را ثابت نشده در نزد خود بخواند. اما چگونه بدون اقامه دلیلی بر خلاف، آن را می‌تواند نفی کند؟ وی هنگامی چنین ادعایی (اعتقاد نداشتن به انحصار) را می‌تواند طرح کند که بر متعدد بودن امامان بدون محدودیت، دلیلی آورد و ایشان هرگز چنین دلیلی را نیاورده است.

متن کتاب:

من هنا لم یکن الإمامیون یقولون بالعدد المحدود فی الأئمة ولم یکن - حتی الذین قالوا بوجود الإمام محمد بن الحسن العسكري - یعتقدون فی البدایة أنه خاتم الأئمة وهذا هو النوبختی فی کتابه فرق الشیعة یقول: إن الإمامة ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامة؛ أنظر فرق

الشیعة: «الفرقة التي قالت بوجود ولد للعسكري.»

شبهه دوم: نویسنده ادعا می‌کند امامیه از نخست امام دوازدهم را خاتم امامان نمی‌دانسته است و برای اثبات نظر خود می‌گوید که نوبختی به استمرار امامت در فرزندان امام دوازدهم معتقد بوده است.

پاسخ: نویسنده برای آن که بتواند دلیلی دست‌وپا کند، متن کتاب نوبختی را چنین تحریف می‌کند:

إن الإمامة ستستمر فی أعقاب الإمام الثانی عشر إلى یوم القیامة.

در حالی که این مطلب کذب و افتراست و نوبختی هرگز سخنی از فرزندان یا نسل امام دوازدهم به میان نیاورده، بلکه چنین نوشته است:

و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیه السلام ما اتصلت أمور الله عزوجل و لا ترجع إلى الإخوة و لا یجوز ذلك و أن الإشارة و الوصیة لاصحاب من الإمام و لا من غیره إلا بشهود أقل ذلك شاهدان فما فوقها، فهذا سبیل الإمامة و المنهاج الواضح للأحباب الذی لم تنزل الشیعة الإمامیة الصحیحة التشیع علیه.^{۳۷}

وی به امام یازدهم اشاره کرده، نه امام دوازدهم، دیگر آن که اعقاب نگفته که بر تعدد دلالت نماید، بلکه عقب و مفرد آورده که اگر ظهور در فرد واحد نداشته باشد، تعدد را هم نمی‌رساند. استاد سامی بدری نیز چنین می‌گوید:

ولو فرض صحّة قول صاحب النشرة أن یكون للنوبختی صاحب کتاب فرق الشیعة مثل ذلك الرأی الذی افتراه علیه لعرف عنه و سجل علیه من قبل علماء الشیعة كالشیخ الصدوق و الشیخ المفید و هما قریبان من عصر النوبختی و كلاهما كان قد تصدّی للشبهات التي أثرت علی العقیدة بالائسی عشر إماماً، و بخاصّة أنّ الشیخ المفید قد ذکر فی کتابه العیون و المحاسن (ص ۳۲۱) الفرقة التي تقول بأنّ الإمام بعد الحسن العسكري هو ابنه محمد و لكنّه قد مات و سیحیی فی آخر الزمان و یقوم بالسیف.^{۳۸}

بنابراین، وی برای ادعای خود درباره پی‌درپی آمدن امامان هیچ مستندی در نمی‌افکند و تنها چون نظریه امامت در مقابل

نظریه شوراست و شورا پی‌درپی رهبر انتخاب می‌کند، معتقد است که امامیه معتقدند باید امام نیز پی‌درپی باشد. حال این که گفتیم چنین قیاس کردن و نتیجه گرفتن هیچ ارزش علمی ندارد و به مغالطه شبیه است تا دلیل.

اشکال: هر چند نویسنده به این نکته نپرداخته، ممکن است گفته شود که از عبارت «و لا ینقطع من عقب الحسن بن علی علیه السلام ما اتصلت امور الله عزوجل» چنین فهمیده می‌شود که وی به آمدن پی‌درپی امامان تا قیامت معتقد بوده و امام دوازدهم را خاتم امامان نمی‌دانسته است.

جواب: این اشکال از ملازم دانستن تداوم امامت با پی‌درپی آمدن امامان ناشی می‌شود که پیش‌تر یادآور شدیم چنین ملازمه‌ای وجود ندارد. این جمله تنها تداوم امامت را بیان می‌کند، نه پی‌درپی آمدن امامان را و به کسانی پاسخ می‌گوید که گمان می‌کنند امامت در شرایط خاص از فرزند امام به برادر یا عمو یا پسر عمو منتقل می‌شود، یعنی گروه‌هایی که به امامت جعفر یا سید محمد و دیگران معتقد شده‌اند. نوبختی می‌گوید غیر از فرزند امام، هرگز شخص دیگری امام نمی‌شود و تا ابد این حکم جاری و تغییرناپذیر است، چنان که شیخ مفید در بیان عقیده امامیه می‌گوید:

فقال الإمامية إن الإمامة بعد الحسين عليه السلام في ولده لصلبه خاصة دون ولد أخيه الحسن عليه السلام وغيره من إخوته و بنی عمه و سایر الناس و آنها لا تصلح إلا لولد الحسين عليه السلام و لا يستحقها غیرهم: و لا تخرج عنهم إلى غیرهم ممن عداهم حتى تقوم الساعة.^{۳۹}

شیخ صدوق نیز روایتی را نقل می‌کند که به این جمله اشاره دارد:

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضی الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن هشام بن سالم قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: الحسن أفضل أم الحسين؟ فقال: الحسن أفضل من الحسين. [قال:] قلت: فكيف صارت الإمامة من بعد الحسين في عقبه دون ولد الحسن؟ فقال: إن الله تبارك و تعالی أحب أن يجعل سنة موسى و هارون جارية في الحسن و الحسين عليهما السلام، ألا ترى أنها كانا شريكين في النبوة كما كان الحسن و الحسين شريكين في الإمامة و إن الله عزوجل جعل النبوة في ولد هارون و لم يجعلها في ولد موسى و إن كان موسى أفضل من هارون عليهما السلام، قلت: فهل يكون إمامان في وقت واحد؟ قال: لا إلا أن يكون أحدهما صامتاً مأموراً لصاحبه، و الآخر ناطقاً إماماً لصاحبه، فأمّا أن يكونا إمامين ناطقين في وقت واحد فلا. قلت: فهل تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام؟ قال: لا إنها هي جارية في عقب الحسين عليه السلام كما قال الله عزوجل: و جعلها كلمة باقية في عقبه ثم هي جارية في الأعقاب و أعقاب الأعقاب إلى يوم القيامة.^{۴۰}

چنان که پیداست، این تعبیرات نشان اعتقاد به پی‌درپی آمدن امامان نمی‌تواند باشد



و گرنه باید گفت شیخ صدوق و شیخ مفید نیز چنین اعتقادی داشته‌اند که این صحیح نیست.
متن کتاب:

تشریح روایات کثیره یذکرها الصّفا فی بصائر الدرجات و کلینی فی الکافی و الحمیری فی قرب الاسناد و العیاشی فی تفسیره و المفید فی الإرشاد و الحرّ العاملی فی اثبات الهداة و غیرهم إلى أنّ الأئمة أنفسهم لم یکنوا یعرفون بحکایة القائمة المسبقة المعدّة منذ زمان رسول الله ﷺ و عدم معرفتهم بإمامتهم أو بإمامة الإمام اللاحق من بعدهم إلاّ قرب و فاتمهم فضلاً عن الشیعة أو الإمامیة أنفسهم الذین کانوا یقعون فی حیرة و اختلاف بعد وفاة کلّ إمام و کانوا یتوسّلون بکلّ إمام أن یعرین اللاحق بعده و یسمیة بوضوح لکی لا یموتوا و هم لا یعرفون الإمام الجدید.

شبهه سوم: بزرگان شیعه مانند مرحوم صفار، ثقة الاسلام کلینی، مرحوم حمیری، مرحوم عیاشی، شیخ مفید، شیخ حرّ عاملی و دیگران روایاتی نقل کرده‌اند که بنابر آنها، امامان به فهرست اسامی ائمه علیهم السلام آگاه نبوده‌اند. بنابراین روایات، امامان حتی امام بودن خود را قبل از امامت نمی‌دانسته‌اند و امام بعد از خود را نیز نزدیک وفات خود شناخته‌اند، تا چه رسد به شیعیان که بعد از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سردرگمی می‌شدند و برای شناخت امام بعد به امامان متوسل می‌شدند.

پاسخ: نخست آن که نویسنده برای اثبات ادعای خود مغالطه‌ای کرده است که نباید از نظر دور ماند. ایشان مدعی بود که عقیده به محصور بودن امامان در دوازده، قبل از قرن چهارم نبوده است، اما برای اثبات مدعای خود می‌گوید که امامان و شیعیان، نام همه امامان و حتی نام امام بعدی را نمی‌دانسته‌اند، در حالی که این دلیل، مدعای ایشان را ثابت نمی‌کند؛ زیرا ممکن است کسی تعداد را بداند، اما از مشخصات تک‌تک آنان اطلاعی نداشته باشد. بنابراین، اگر نام تمام امامان نیز نزد آنان معلوم نباشد و حتی نام امام بعدی را ندانند، دلیل بر معلوم نبودن نام دوازده امام در نزد آنان به شمار نمی‌رود. چگونه ندانستن نام‌ها و ندانستن تعداد را ملازم هم می‌توان خواند؟

دوم آن‌که، اصل این ادعا نیز صحت ندارد؛ زیرا بزرگانی که

ایشان نام می‌برد، همه در کتاب‌های خود احادیثی را نقل می‌کنند که نام دوازده امام در آنها آمده و بر آگاهی ائمه علیهم السلام به نام امامان دلالت دارد. چگونه ممکن است کسی که این روایات را از امامان نقل می‌کند، معتقد باشد که امامی نام همه امامان را نمی‌دانسته است، یا روایاتی نقل کند که موهوم این معنا باشد. پس با وجود روایات بسیار که خلاف ادعای ایشان را ثابت می‌کند، یا باید برای این روایات پاسخی یافت، یا باید روایاتی را بررسی کرد که ایشان شاهد آورده تا معنای صحیح آنها روشن گردد.

روایات متعارض:

الف) احادیث اشاره کننده به نام امامان و ناقلان آن احادیث:

۱. حدیث خضر: حضرت خضر در زمان امیرمؤمنان علی علیه السلام یکایک امامان را شمرده است. مرحوم کلینی این حدیث را در **کافی**^{۴۱} از طریق احمد بن محمد بن خالد برقی مؤلف **محاسن** آورده و به نام تک‌تک امامان در آن به نقل از امام جواد علی علیه السلام اشاره شده است. وی در حدیث دوم نیز همین حدیث را از محمد بن حسن صفار مؤلف **بصائر** نقل می‌کند. صفار می‌گوید که من این حدیث را بیست سال قبل از حیرت (شهادت امام حسن عسکری علی علیه السلام) یعنی در سال ۲۴۰ قمری از برقی شنیده‌ام. این حدیث نشان دهنده اعتقاد صفار به این روایت و نقل آن برای محمد بن یحیی العطار استاد کلینی است. البته برقی نیز خلاصه آن را در کتاب خود آورده است.

۲. حدیث لوح: جابر در زمان حضرت فاطمه ۳ نام دوازده امام را در لوحی نزد حضرت دیده است. کلینی این حدیث را در **کافی**^{۴۲} از امام صادق علی علیه السلام نقل می‌کند. شیخ مفید مفصل آن را در کتاب **اختصاص**^{۴۳} و خلاصه آن را در **ارشاد**^{۴۴} آورده است. شیخ حرّ عاملی هم در **وسائل الشیعه**^{۴۵} می‌نویسد.

۳. حدیث شرکا: امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر ﷺ درباره شریک‌های خود پرسید که پیامبر نام یکایک امامان را برشمرده است. عیاشی در دو جای تفسیر خود^{۴۶} این حدیث را نقل می‌کند.

ب) احادیث اشاره کننده به آگاهی امامان از نام امام بعد از خود:

نویسنده دیگر بار چنین ادعا کرده که امامان از امام بودن خود تا قبل از رسیدن به امامت، اطلاعی نداشته‌اند و امام بعد از خود را نیز تا کمی پیش از وفات شناخته‌اند. این سخن نیز در تناقض

با بسیاری از روایاتی است که همین بزرگان نقل کرده‌اند. لذا تفسیری صحیح از روایات به شمار نمی‌رود.

۱. روایاتی که بنابر آنها هر امام بسیار پیش‌تر، امام بعد از خود و حتی امام بعد از آن امام را معرفی کرده است.

یکم. پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام باقر علیه السلام را نام می‌برد؛^{۳۷}

دوم. امیرمؤمنان علیه السلام تا امام باقر علیه السلام را نام می‌برد؛^{۳۸}

سوم. امیرمؤمنان علیه السلام تا امام سجاد علیه السلام را نام می‌برد؛^{۳۹}

چهارم. امام صادق علیه السلام در دوران نوزادی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر می‌دهد و معجزه نقل شده نیز امامت ایشان را ثابت می‌کند؛^{۴۰}

پنجم. امام صادق علیه السلام هنگام پنج سالگی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۴۱}

ششم. امام صادق علیه السلام در دوران کودکی امام کاظم علیه السلام از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۴۲}

هفتم. امام صادق علیه السلام با خبر دادن از امامت امام کاظم علیه السلام خبر از امامت امام رضا علیه السلام می‌دهد، در حالی که ایشان چند سالی بیشتر ندارد. امام کاظم علیه السلام نیز ضمن خبر دادن از امامت امام رضا علیه السلام از امامت امام جواد علیه السلام قبل از ولادت ایشان خبر می‌دهد؛^{۴۳}

هشتم. امام کاظم علیه السلام از امامت امام رضا علیه السلام و بعد از ایشان از امامت امام جواد علیه السلام قبل از تولد ایشان خبر می‌دهد؛^{۴۴}

نهم. امام رضا علیه السلام قبل از تولد امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر می‌دهد؛^{۴۵}

دهم. امام رضا علیه السلام در سه سالگی امام جواد علیه السلام از امامت ایشان خبر می‌دهد.^{۴۶}

۲. روایاتی که بیان می‌کند امامت عهدی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که به یکایک امامان می‌رسد و نشان می‌دهد امامت افراد خاص از نخست معلوم بوده و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به امامان ابلاغ شده است.^{۴۷}

۳. روایاتی که بیان می‌کند:

یکم. امام از نطفه امام بعد، قبل از مجامعت آگاهی دارد؛

دوم. مادر امام در دوران حمل امام، حالت خاصی داشته است؛

سوم. امام هنگام تولد، در حالت خاصی ذکر خداوند می‌گوید.^{۴۸}

سه گروه یاد شده از روایات که در قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی آمده، به روشنی نشان می‌دهد که امام بعد، قبل از تولدش معلوم است، چگونه با وجود این روایات می‌توان ادعا کرد که امام قبل، خبری از امام بعد ندارد و کمی قبل از مرگ از او آگاه می‌شود، یا آن که نخست شخصی دیگر را امام بر مردم معرفی می‌کند و بعد فرد دیگری را می‌گوید.

اما درباره شیعیان که ادعا می‌کند ایشان بعد از شهادت هر امام، دچار اختلاف و سردرگمی می‌شوند و برای شناخت امام بعد به امامان متوسل می‌شوند، باید اشاره کرد

روایات که در قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی آمده، به روشنی نشان می‌دهد که امام بعد، قبل از تولدش معلوم است. چگونه با وجود این روایات می‌توان ادعا کرد که امام قبل، خبری از امام بعد ندارد و کمی قبل از مرگ از او آگاه می‌شود.

که: زبیده این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین* پاسخ آن را داده است. نویسنده بنابر انصاف باید به آن اشاره می‌کرد و اگر اشکالی به نظرش می‌رسید، به پاسخ شیخ می‌کرد. اما مانند بسیاری از موارد دیگر، نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه را مطرح می‌کند که هر خواننده‌ای را به مغرضانه بودن نوشته وی ره می‌نماید. و چنین فهمیده می‌شود که او به دنبال یافتن پاسخ نیست. شیخ صدوق، ابتدا جواب نقضی می‌دهد و می‌فرماید:

فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله ﷺ استخلف علياً عليه السلام وجعله الإمام بعده ونص عليه وأشار إليه و بين أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى ينبع (البيسيع) و جرى عليه ما جرى.

بعد جواب حلی را می‌فرماید:

فإن الناس قد يذهبون عن الحق وإن كان واضحاً، و عن البيان و إن كان مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد.^{۵۹}

پس می‌توان گفت که به دلیل خطرآفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که ائمه علیهم السلام فهرست نام امامان را در اختیار همه قرار نداده باشند. کسی هم ادعا نکرده چنین فهرستی شهره آفاق بوده است. در حقیقت، ائمه علیهم السلام از وجود چنین فهرستی به عده‌ای خبر داده‌اند.

برای مثال، نصر بن قاموس به امام کاظم علیهم السلام عرض می‌کند که من از پدر شما، امام بعد را پرسیدم و همین باعث شد بعد از رحلت امام صادق علیهم السلام قوم من به امامت شما معتقد شوند، اما مردم به حیرت دچار گردیدند.^{۶۰} بنابراین، حیرت مردم به دلیل معلوم نبودن امام بعد، یا معلوم شدن آن در آخرین لحظه‌ها نبوده، بلکه یا به دلیل نپرسیدن مردم و یا به دلیل وجود خطرها، امامان نمی‌توانسته‌اند به همه بگویند.

دیگر آن که گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می‌دانسته‌اند، خلاف آن را تبلیغ می‌نموده‌اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می‌کرده‌اند، مانند کسانی که فرقه واقفه^{۶۱} یا اسماعیلیه را ایجاد کردند. در واقع، دلیل دیگر

حیرت مردم وجود افراد بی‌تقوا و فریب‌کار بوده، نه این که دلیل واضح و روشنی نباشد. متن کتاب:

يروى الصّفّار فى بصائر الدرجات باب «أن الأئمة يعلمون إلى من يوصون قبل وفاتهم مما يعلمهم الله»، حديثاً عن الإمام الصادق عليه السلام يقول فيه: ما مات عالم حتى يعلمه الله إلى من يوصى. كما يرويه الكليني فى الكافي و يروى أيضاً عنه عليه السلام قوله: لا يموت الإمام حتى يعلم من بعده فيوصى إليه. و هو ما يدل على عدم معرفة الأئمة من قبل بأساء خلفائهم، أو بوجود قائمة مسبقة بهم و قد ذهب الصّفّار و الصدوق و الكليني أبعد من ذلك فرووا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن الإمام اللاحق يعرف إمامته و ينتهى إليه الأمر فى آخر دقيقة من حياة الأوّل.

شبهه چهارم: نویسنده در ادامه مدعی می‌شود بنابر برخی از روایات، امامان زمان وفاتشان درمی‌یابند که به چه کسی وصیت کنند و از این رو، پیداست که ایشان تا آن زمان از فهرست نام یکایک امامان بی‌خبر بوده‌اند. آن‌گاه نویسنده مرحوم صفار، شیخ صدوق و کلینی را از شمار کسانی برمی‌شمرد که معتقدند امام در واپسین دقیقه زندگی امام پیش به امامت خویش پی می‌برد. پاسخ: بنابر روایات فراوانی که بیان شد، روشن گردید ائمه علیهم السلام نام همه امامان را می‌دانسته‌اند و آن را بنابر روایات متعددی برای شیعیان بیان کرده‌اند. بنابراین، برداشت از روایات که امامان نام امام بعد را تا کمی قبل از رحلت خود نمی‌دانسته‌اند، صحیح نیست؛ زیرا این گونه تفسیر در تعارض با بسیاری از روایاتی است که خود این بزرگان نقل کرده‌اند.

برای فهم چپستی منظور از این روایات، روایاتی را بررسی می‌کنیم که هم‌راه این روایات در یک باب نقل شده و گویای معنای این روایات است.

برای مثال، در همان باب که نویسنده بدان اشاره کرده، در کتاب شریف *بصائر الدرجات* حدیث چهارم آمده است:

حدثنا محمد بن الحسين عن الحسن بن علي بن منصور عن كلثوم عن عبد الرحمن الخزاز عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال كان لإسماعيل بن إبراهيم ابن صغير بجة و كان هوى إسماعيل

فيه فأبى الله ذلك فقال يا إسعيل هو فلان فلما قضى الله الموت على إسعيل و جاء وصيه فقال يا بني إذا حضر الموت فافعل كما فعلت فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصي.⁶¹

روایت درباره اختیار داشتن وصیت کننده برای تعیین جانشین است و امام صادق علیه السلام می فرماید وصیت کننده چنین اختیاری ندارد و بعد تصریح می کند: «فمن أجل ذلك ليس يموت إمام إلا أخبره الله إلى من يوصي»؛ زیرا تنها قبل از مرگش به او ابلاغ می شود که به چه کسی وصیت کند. پس سخن از اختیار در تعیین جانشین است، نه دانستن نام امامان بعد. صفار دو صفحه پیش از این باب، بابی دارد با عنوان باب «في الأئمة عليهم السلام أنهم يعلمون العهد من رسول الله صلى الله عليه وآله في الوصية إلى الذين من بعده».⁶² در آن باب حدیث نهم را چنین آورده:

«أبنا عباد بن سليمان عن سعد بن سعد عن صفوان بن يحيى قال سألته عن الإمام إذا أوصى الذي يكون من بعده شيئاً فيفوض إليه يجعله حيث شاء أو كيف هو قال إنما يقضى بأمر الله فقلت له أنه حكى عن جدك أنه قال أترون هذا الأمر نجعله حيث نشاء لا والله ما هو إلا عهد من رسول الله رجل فرجل مسمى قال الذي قلت له هو هذا»⁶³
 بعضی از یاران ائمه می پرسیدند که آیا ائمه در تعیین جانشین به صلاح دید خویش عمل می کرده اند یا خیر. امام در جواب تصریح فرموده است: «رجل فرجل مسمى» یعنی نام همه مشخص است و از پیامبر به ما رسیده است و ما اختیاری در این باره نداریم. پس نمی توان گفت که امامان نام ائمه بعد را نمی دانسته اند.
 مرحوم کلینی همین مطلب را از امام کاظم علیه السلام چنین بیان می دارد:

أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم الأرمي قال: حدثني عبدالله بن إبراهيم بن علي بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال أبو الحكم: وأخبرني عبدالله بن محمد بن عمارة الجرمي، عن يزيد بن سليط قال: لقيت أبا إبراهيم عليه السلام ونحن نريد العمرة في بعض الطريق... قال... ولو كان الأمر إلى جعلته في القاسم إني، لحبى إياه و رأفتى عليه ولكن ذلك إلى الله عز وجل، يجعله حيث يشاء، ولقد جاءني بخبره رسول الله صلى الله عليه وآله، ثمن أرائيه و أرائي من يكون معه و كذلك لا يوصى إلى أحد مّا حتّى يأتي بخبره رسول الله صلى الله عليه وآله و جدى علي عليه السلام.⁶⁴

بنابراین روایت نیز مسئله اختیار در تعیین است نه آگاهی داشتن یا نداشتن از نام امام بعدی. با توجه به این روایات که جریان را نقل کرده اند، معنای روایات مطلق نیز معلوم می شود که نویسنده یکی از آنها را آورده است: «لا يموت الإمام حتّى يعلم من يكون بعده فيوصي إليه.» پس برخلاف ادعای ایشان این روایات بدان معنا نیست که امامان نام امام بعد را نمی دانسته اند، بلکه به این معناست که امامان حق انتخاب جانشین برای خود را نداشته اند و تنها پیش از رحلت، به آنها ابلاغ می شده که به چه کسی وصیت کنند.

- به دلیل خطر آفرینی دشمنان و لزوم تقیه و مراقبت، بسیار طبیعی است که ائمه علیهم السلام فهرست نام امامان را در اختیار همه قرار نداده باشند.

- دیگر آن که گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می دانسته اند، خلاف آن را تبلیغ می نموده اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می کرده اند.

علاوه بر این، روایاتی چنان به معنای تأکید بر علم ائمه نیز می‌توانند باشند و لازم نیست منظور آخرین لحظه عمر امام باشد، مانند احادیثی که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

والذی بعثنی بالحق نبیاً لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لظول الله ذلك اليوم حتی ینجرح فیہ ولدی المهدی ع.^{۶۶}

معنای چنین روایاتی این نیست که امام مهدی ع در آخرین روز دنیا قیام خواهد کرد، بلکه بر قطعیت ظهور تأکید دارد. در این روایات نیز ائمه فرموده‌اند که در آخرین لحظه به آنها خبر می‌دهند، بلکه فرموده‌اند از دنیا نمی‌روند مگر از وصی خود مطلع شوند و این بیان، نشان از تأکید است و منافاتی ندارد که ائمه سال‌ها قبل از رحلت خویش از نام وصی خود آگاه شده باشند.

اما درباره قسم دوم روایات که بنابر مضمون آن، امام بعدی امامت خود را در آخرین لحظه زندگی امام قبلی می‌فهمد، باید به دو مسئله اشاره کرد که نویسنده را دچار خلط کرده است: یکی امام بالقوه بودن و دیگری امام بالفعل شدن. اولی که خبر دادن از امام بودن یک امام است، سال‌ها قبل انجام می‌گیرد و چنان که از روایات گذشته معلوم شد، پیامبر نام یکایک ائمه را برشمرده و آنان از بدو تولد امام بعدی او را می‌شناخته‌اند. اما این روایات به مسئله برعهده گرفتن امامت و امام شدن اشاره دارد، یعنی راوی می‌پرسد شما چه وقت می‌فهمید امام شده‌اید و این مسئولیت به شما منتقل شده؛ آیا اگر امام قبل در مسافتی بسیار دور از شما باشد، باید کسی خبر رحلت امام قبل را به شما بدهد تا بفهمید امام شده‌اید، یا به محض رحلت ایشان از امام شدن خود آگاه می‌شوید؟ امام در جواب می‌فرماید: در لحظه آخر عمر امام قبل یعنی به محض رحلت ایشان من از امام بودن خود مطلع می‌شوم. پس هرگز این روایت درباره علم امامان به امامت خود به صورت بالقوه نیست. برای اثبات این مطلب چند روایت در پی می‌آید:

- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان قال: قلت للرضا ع: آخرین من عن الإمام متى یعلم أنه امام؟ حین یبلغه أن صاحبه قد مضى أو حین یمضی؟ مثل أبي الحسن ع قبض بیغداد و أنت ههنا، قال: یعلم ذلك حین یمضی صاحبه، قلت: بأی شیء؟ قال: یلهمه الله. ^{۶۷}

- حدّثنا محمد بن الحسین عن علی بن أسباط عن الحكم

بن مسکین عن عبید بن زرارة و جماعة معه قالوا سمعنا أبا عبد الله ع یقول: یعرف الإمام الذی بعده علم من کان قبله فی آخر دقیقة تبقى من روحه. ^{۶۸}

- حدّثنا یعقوب بن یزید عن علی بن أسباط عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ع قال: قلت: الإمام متى یعرف إمامته و ینتهی الأمر إلیه؟ قال: فی آخر دقیقة من حياة الأول. ^{۶۹}

بنابر این روایات، انتقال علم به امام بعد و انجامیدن امر به ایشان، قرینه بر فعلیت یافتن امامت است، نه صرف اطلاع ایشان از این که امام خواهند شد. در نتیجه، این قسم از روایات نیز دلالت نمی‌کند که امامان از نام جانشینان خود اطلاعی نداشته‌اند. متن کتاب:

و نتیجه لذلك فقد طرحت عدّة أسئلة فی حياة أهل البيت و هی: کیف یعرف الإمام إمامته إذا مات أبوه بعيداً عنه فی مدینة أخرى؟ و کیف یعرف أنه إمام إذا کان قد أوصی إلی جماعة؟ أو لم یوص أبداً؟ و کیف یعرف الناس أنه أصبح إماماً؟ خاصّة إذا تنازع الإخوة الإمامة و ادعی کل واحد منهم الوصیة كما حدث لعدد من الأئمة فی التاریخ؟

شبهه پنجم: نویسنده در ادامه نتیجه می‌گیرد چون نام امامان معلوم نبوده، دسته‌ای از پرسش‌ها در زمان ائمه مطرح شده است: امام امامت خود را چگونه می‌فهمیده، آن‌گاه که پدرش دور از او رحلت می‌کرده است؟ امام چگونه می‌فهمیده که امام است، وقتی به گروهی وصیت می‌کرده، یا اصلاً به کسی وصیت نمی‌کرده است؟ مردم چگونه می‌فهمیده‌اند او امام شده است، به خصوص وقتی که برادران در امام بودن با هم درگیر می‌شده‌اند و هریک ادعای جانشینی می‌کرده‌اند؟

پاسخ: نویسنده به پنج پرسش در دو دسته اشاره می‌کند که سه پرسش نخست درباره امام و دو پرسش بعد درباره مردم است. پرسش نخست، چنان که گفتیم، پرسش از زمان فعلیت یافتن امامت است و به آگاه بودن یا نبودن از نام ائمه ربطی ندارد. به عبارت دیگر، روایاتی که مرحوم صفار ^{۷۰} و مرحوم کلینی ^{۷۱} نقل می‌کنند، همه سخن از «متی یعرف إمامته» است، نه «کیف

يعرف إمامته»، یعنی پرسش از زمان انتقال امامت است (فعلیت یافتن امامت). نویسنده غرض ورزی خود را برای اثبات ادعای واهی خود چنین نشان می‌دهد که روایت‌ها را از «متی» به «کیف» دگرگون می‌سازد و پرسش دوم و سوم را نیز به امام نسبت می‌دهد، در صورتی که هرگز این دو پرسش برای امام مطرح نبوده، بلکه مشکل مردم بوده است.^{۳۲} اما درباره پرسش‌های مردم باید گفت که فهرست اسامی ائمه از معارف مشهور شیعه نبود که همه از آن اطلاع داشته باشند و خطرات موجود نیز اجازه چنین تبلیغی را نمی‌داده است؛ دیگر آن که تنها ذکر نام، مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا امکان جعل اسم همیشه وجود دارد. بنابراین، شیعیان روش فهمیدن امامت امام بعد را از ائمه می‌پرسیده‌اند و امامان نیز به فراخور حال مخاطب روش‌هایی را بیان می‌کرده‌اند، مانند پرسش‌های علمی، دیدن معجزه، خیر گرفتن از وصی و موارد دیگر. بسیار ساده‌لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش‌گران امامان تنها به ذکر نام امامان باید بسنده می‌کرده‌اند و اگر روش دیگری را بیان می‌نموده‌اند، نشان آن بوده که نام ائمه معلوم نبوده است.

پس وجود این پرسش‌ها نیز بر نبود فهرست اسامی ائمه نمی‌تواند دلیل باشد.
متن کتاب:

روي الكليني حديثاً عن أحد العلويين، وهو عيسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب، قال: قلت له (أبي عبدالله عليه السلام) إن كان كون ولا أرائي الله ذلك فيمن أئتم؟ قال: فأوماً إلى إبنه موسى عليه السلام قلت: فإن حدث بموسى حدث فيمن أئتم؟ قال: بولده، قلت: فإن حدث بولده حدث وترك أخوا كبيراً وإبناً صغيراً فيمن أئتم؟ قال: بولده، ثم قال: هكذا أبداً، قلت: فإن لم أعرفه ولا أعرف موضعه؟ قال: نقول: اللهم إني أتوتى من بقي من حججك من ولد الإمام الماضي، فإن ذلك يجزيك إن شاء الله.

و هذا الحديث يدل على عدم وجود قائمة مسبقة بأسماء الأئمة من قبل، و عدم معرفة علوى إمامي مثل عيسى بن عبدالله بها، و إمكانية وقوعه في الحيرة و الجهل، و لو كانت القائمة موجودة من قبل لأشار الإمام إليها.

شبهه ششم: نویسنده در ادامه روایتی نقل می‌کند که بنا بر آن، امام صادق عليه السلام نام امام بعد از خود را می‌برد و در مورد امامان بعد از وی، بدون بردن نام آنان، می‌فرماید: امام بعد، فرزند امام قبل است. راوی می‌پرسد که اگر او را نشناختم و جایش را ندانستم، چه کنم؟ امام فرمود: «بگویی خدایا! من ولایت حجت تو را می‌پذیرم که فرزند امام قبل است، همین برایت کافی است.» نویسنده از این روایت نتیجه می‌گیرد که فهرستی از اسامی ائمه وجود نداشته و گرنه امام صادق عليه السلام از شناساندن به امامی علوی چون عیسی بن عبدالله بها چنین دریغ نمی‌کرد؛ زیرا امکان داشت که وی در حیرت و جهل گرفتار آید.
پاسخ: در مورد نتیجه‌گیری ایشان از این روایت چند نکته گفتنی است:

یکم. عیسی بن عبدالله هیچ توصیفی در رجال ندارد. بنابراین، از بزرگان شیعه محسوب نمی‌شود تا گفته شود چرا امام برای چنین شخصی از فهرست خبر نداده است؛

بسیار ساده‌لوحانه است که گمان شود در جواب همه این پرسش‌گران امامان تنها به ذکر نام امامان باید بسنده می‌کرده‌اند و اگر روش دیگری را بیان می‌نموده‌اند، نشان آن بوده که نام ائمه معلوم نبوده است

دوم. چگونه می‌توان احادیثی را که در آنها فهرست اسامی ائمه بیان شده، نادیده گرفت و نگفتن فهرست را در این حدیث، دلیل نبودن فهرست دانست. در حالی که بیان نکردن یک مطلب دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد که یکی از آنها اجازه نداشتن برای گفتن آن است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِشْمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَجِيحٍ الْمَسْمَعِيُّ، عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: "قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام... جَعَلْتَ فِدَاكَ، فَقَدْ كَانَ لَا أَشْكُ فِي أَنَّ الرَّحَالَ تَحْتَ طَلْحٍ مِنْ بَعْدِكَ، فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَإِنَّا نَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ ذَلِكَ الْعَاقِبَةِ فَيَلِي مَنْ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّي، فَقَبِلْتُ رُكْبَتَهُ، وَقُلْتُ: إِرْحَمِ شَيْبَتِي، فَإِنَّمَا هِيَ النَّارُ، إِنَّمَا وَاللَّهِ لَوْ طَمَعْتَ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَكَ مَا بَالَيْتَ، وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ أَبْقَى بَعْدَكَ. فَقَالَ لِي: مَكَانَكَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرِ فِي الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ وَدَخَلَ فَمَكَثَ قَلِيلًا، ثُمَّ صَاحَ بِي: يَا فَيْضُ، أَدْخُلْ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ بِمَسْجِدِهِ قَدْ صَلَّى وَانْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَةِ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مَوْسَى عليه السلام وَهُوَ يَوْمئِذٍ غُلَامٌ فِي يَدِهِ ذَرَّةٌ... فَقَالَ: هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ، قُمْ فَأَقْرَ لِهَ بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ حَتَّى قَبِلْتُ يَدَهُ وَرَأْسَهُ، وَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَمَا أَنَّهُ لَمْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى مِنْكَ. فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ، أَخْبَرَ بِهَ عَنكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ وَرَفَقَاءَكَ.^{۷۳}

سوم. ممکن است کسی بگوید وقتی راوی می‌پرسد: «فان لم أعرفه ولا أعرف موضعَه؟» اگر من او را نشناسم و جایش را ندانم چه کنم؟» چرا امام اسامی را نام نمی‌برد تا مشکل حل شود؟ در جواب گوییم: راوی نمی‌پرسد: «فان لم أعلم إسمه ولا أسمائهم؟» تا اشکال کنند که چرا امام نام همه امامان را نگفته تا راوی دچار این مشکل نشود و در حیرت نیفتد؟ بلکه شناختن با علم به اسم هم ممکن است، یعنی امکان دارد انسان نام فردی را بداند، اما او را نشناسد و نداند کجاست. راوی نیز می‌پرسد که اگر من ندانم صاحب این اسم کیست و کجا باید دنبال او بگردم، چه باید کرد. امام نیز جواب می‌دهد که اگر بگویی خدایا من ولایت حجت تو را می‌پذیرم که فرزند امام قبل است، همین برایت کافی

است. پس اسم در این مرحله، مشکل راوی را حل نمی‌کند و اگر امام همه اسامی را نیز بیان می‌کرد، باز این پرسش جا داشت. بنابراین، اگر امام اسامی امامان را بیان نکرده، به این دلیل نیست که فهرست موجود نبوده، بلکه به این دلیل است که پرسش راوی از چیز دیگری است.

متن کتاب:

و بسبب غموض هویت الأئمة اللاحقين لجمهور الشيعة و الإمامية فقد كانوا يسألون الأئمة دائماً عن الموقف الواجب اتخاذه عند وفاة أحد الأئمة. ينقل الكليني و ابن بابويه و العياشي حديثاً عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا حدث على الإمام حدث، كيف يصنع الناس؟ قال: أين قول الله عز وجل: ﴿فَلَوْلَا تَقَرَّرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ قال: هم في عذر ما داموا في الطلب و هؤلاء الذين ينتظروهم في عذر، حتى يرجع إليهم أصحابهم.

شبهه هفتم: در این قسمت نویسنده با اشاره به روایتی از امام درباره پیش‌آمدها و حوادث و درگذشت امام و آن‌گاه وظیفه مردم می‌پرسد که امام با استناد به آیه قرآن می‌فرماید: «گروهی برای تحقیق از امام بعدی می‌روند و آنها در دوران تحقیق معذورند.» نویسنده از این روایت نتیجه می‌گیرد که هویت امامان بعد مجهول بوده و به همین دلیل، شیعیان پیایی می‌پرسیده‌اند که بعد از رحلت یک امام چه باید کرد.

پاسخ: اولاً چنان‌که بارها گذشت، ما مدعی شهرت این روایات (نام همه ائمه) در میان شیعیان نیستیم تا کسی اشکال کند پس چرا این پرسش‌ها را از امامان می‌پرسیده‌اند، بلکه معتقدیم چنین احادیثی از نخست وجود داشته و گروهی از شیعیان از آن مطلع بوده‌اند.

ثانیاً چنان‌که در پاسخ شبهه قبل گفته شد، این پرسش با دانستن نام ائمه منافاتی ندارد؛ زیرا دانستن تنها یک اسم برای شناختن امام کافی نیست. بنابراین، امام می‌فرماید بعد از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند و این می‌تواند شامل تحقیق از صاحب آن اسم هم باشد، یعنی شیعیان بیابند و برای مثال ببینند که امام موسی عليه السلام که قرار بوده بعد از امام صادق عليه السلام

امام شود، کیست؟ کجاست؟ چگونه شخصیتی است؟ پس سؤال از وظیفه مردم در هنگام رحلت هر امام است، نه از نام هر امام تا گفته شود اگر ائمه نام‌ها را گفته بودند، این سؤال پیش نمی‌آمد. همچنین پرسش کلی است (إذا حدث علی الإمام حدث) نه این که جزئی باشد (إن حدث لک حدث) و جواب کلی نیز همین است که گفته شود بعد از رحلت هر امام بر مردم لازم است در مورد امام بعدی تحقیق کنند و خود این تحقیق برکات فراوانی برای شیعیان دارد، مانند پی‌بردن به مقام علمی و معنوی امام و محکم شدن ایمانشان بر اثر دیدن این مقامات و مجال نیافتن افراد فرصت‌طلب برای جعل و سوءاستفاده از این نام‌ها و موارد بسیار دیگر. بنابراین، دانستن نام با تحقیق منافاتی ندارد و حتی مرحله بعد از آن محسوب می‌شود و بر نبودن فهرست دلالتی ندارد.

متن کتاب:

و هناک رواية أخرى مشابهة عن زرارة بن أعین الذی ابتلی بهذه المشکلة و مات بُعید وفاة الإمام الصادق عليه السلام و لم یکن يعرف الإمام الجدید فوضع القرآن علی صدره و قال: اللهم أشهد آتی أثبت من یقول بإمامته هذا الكتاب. و قد کان زرارة من أعظم تلامیذ الإمامین الباقر و الصادق عليهما السلام و لکنه لم يعرف خلیفة الإمام الصادق عليه السلام فأرسل إبنه عبیدالله إلی المدینة لکی یتطلع له الإمام الجدید. فمات قبل أن یعود إلیه إبنه، من دون أن يعرف من هو الإمام.

شبهه هشتم: نویسنده مدعی می‌شود که بنا بر روایتی، زراره که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، امام بعد از امام صادق علیه السلام را نمی‌شناخته و فرزند خود را به مدینه فرستاده تا اطلاعی از امام جدید بیاورد. با وجود این، وی قبل از آمدن فرزندش بدون آن که بفهمد امام بعدی کیست، از دنیا رفته، در حالی که قرآن را بر سینه خویش قرار داده و گفته است: «خدایا من قائل به امامت کسی هستم که این کتاب امامت او را ثابت می‌کند.» پاسخ: نخست آن که زیدیه نیز این اشکال را بیش از هزار سال پیش مطرح کرده‌اند و شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین* پاسخ آن را داده است و مانند بسیاری از موارد دیگر، نویسنده بدون اشاره به پاسخ ایشان، تنها شبهه‌ای را مطرح می‌کند که نشان از مغرض بودن وی دارد و نشان می‌دهد وی به دنبال کشف حقیقت نیست. دوم آن که نویسنده مدعی جوایب حقیقت، برای آن که ادعای خود را ثابت کند، عبارت حدیث را تحریف کرده است. متن حدیثی که نویسنده به آن آدرس داده، چنین است:

حدَّثنا أبی رحمة الله قال: حدَّثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری، عن أحمد بن هلال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن أبیه قال: لما بعث زرارة عبیداً إینه إلی المدینة لیسأل عن الخیر بعد مزی أبی عبدالله عليه السلام فلما اشتد به الأمر أخذ المصحف وقال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامی. ۷۲

چنان که پیداست، در متن روایت آمده: زراره فرزندش را فرستاده تا بداند در مدینه چه خبر است و این بدین معنا نیست که امام بعدی را بپرسد. پس آوردن «لکی یتطلع له

دانستن تنها یک اسم برای شناختن امام کافی نیست. بنابراین، امام می‌فرماید بعد از رحلت هر امام باید گروهی برای تحقیق حرکت کنند

الإمام الجديد» تحریف آشکار روایت است. چنان که شیخ صدوق تصریح کرده است:

والخبر الذي احتجّت به الزيدية ليس فيه أنّ زرارة لم يعرف إمامة موسى بن جعفر عليه السلام وإنما فيه أنّه بعث ابنه عبداً ليسأل عن الخبر.^{۷۵}

اما این پرسش جا دارد که اگر جست‌وجو از امام بعد نبوده، از چه موضوعی بوده است. شیخ صدوق به روشنی پاسخ داده و چنین می‌فرماید:

إنّ زرارة قد كان عمل بأمر موسى بن جعفر عليه السلام و بإمامته و إنّما بعث ابنه عبداً ليتعرّف من موسى بن جعفر عليه السلام هل يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقيّة في كتابته، وهذا أشبه بفضل زرارة بن أعين وأليق بمعرفته.

بعد برای اثبات کلام خویش روایتی با سند صحیح نقل می‌فرماید:

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه ^{۷۶} قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ^{۷۷} قال: حدّثني محمد بن عيسى بن عبيد ^{۷۸} عن إبراهيم بن محمد الهمداني رضي الله عنه ^{۷۹} قال: قلت للرضا عليه السلام: يا ابن رسول الله أخبرني عن زرارة هل كان يعرف حقّ أبيك عليه السلام؟ فقال: نعم، فقلت له: فلم بعث ابنه عبداً ليتعرّف الخبر إلى من أوصى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام؟ فقال: إنّ زرارة كان يعرف أمر أبي عليه السلام ونصّ أبيه عليه و إنّما بعث ابنه ليتعرّف من أبي عليه السلام هل يجوز له أن يرفع التقيّة في إظهار أمره ونصّ أبيه عليه وأنّه لما أبطأ عنه ابنه طولب بإظهار قوله في أبي عليه السلام فلم يجبّ أن يقدم على ذلك دون أمره فرجع المصحف وقال: اللهم إنّ إمامي من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد عليه السلام.^{۸۰}

راوی که از وکلای امام رضا عليه السلام است، از ایشان شبهه زیدیه را می‌پرسد و می‌توان فهمید در همان زمان زیدیه این مطلب را شایع کرده بودند و امام با رد صریح این مطلب، حقیقت را بیان می‌فرماید و معلوم می‌شود زراره فرزند خویش را فرستاد تا ببیند اجازه هست امام بعد را بیان کند یا به دلیل‌هایی مانند خفقان، نام امام باید مخفی بماند و چون خبری نیامد، بدون بیان آن چه می‌دانست، رحلت کرد.

در نتیجه این روایت هیچ دلالتی بر مدعای نویسنده ندارد، بلکه قرینه مستندی در دست است که بر خلاف آن دلالت می‌کند. متن کتاب:

وتقول روايات عديدة يذكرها الكليني في الكافي و المفيد في الإرشاد و الطوسي في الغيبة، أنّ الإمام الهادي أوصى في البداية إلى ابنه السيد محمد، و لكنّه توفى في حياة أبيه، فأوصى للإمام الحسن عليه السلام و قال له: لقد بدا لله في محمد كما بدا في إسماعيل... يا بني أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك أمراً، أو نعمة.

شبهه نهم: نویسنده مدعی شده روایات متعددی در کتاب شریف *کافی و ارشاد و غیبت طوسی* هست که امام هادی عليه السلام اول به فرزندش سید محمد وصیت کرده، اما ایشان در زمان حیات پدر از دنیا رفته و بعد به امام حسن عليه السلام وصیت کرده و به ایشان فرموده است: «برای خداوند در مورد محمد بدا حاصل شد، همان‌گونه که برای اسماعیل بدا حاصل شد... ای پسر من خدا را شکر کن برای امر یا نعمتی را ایجاد کرد.»

پاسخ: نخست آن که دوباره یادآور می‌شویم که مسئله بدا در امامت یکی از بحث‌های بسیار قدیمی است و چنان که اشاره خواهد شد، دانش‌مندان سابق شیعه مانند شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ قمری) و شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ قمری) درباره آن بحث کرده‌اند و اشکالات را پاسخ داده‌اند. اما نویسنده مانند موارد قبل هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است و چنان وانمود کرده که نکته جدیدی یافته است.

حال برای آن که پاسخ روشن شود، مطلب را کمی به تفصیل ذکر می‌کنیم: شناختن امام هر عصر، بعد از رحلت امام قبل، از دغدغه‌های مهم شیعیان بوده است. امامان برای راه‌نمایی آنان نشانه‌هایی بیان کرده‌اند که یکی از این نشانه‌ها، فرزند ارشد امام قبل بودن است.

(۱) محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إذا مات الإمام بم يعرف الذي بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه و يكون فيه الفضل و الوصية.^{۸۱}

(۲) علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن

أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الأمر، فقال: الدلالة عليه: الكبر والفضل والوصية. ^{٨١}

(٣) محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الأمر في الكبر ما لم تكن فيه عاهة. ^{٨٢}
و همين نشان باعث شد مردم بعد از رحلت امام صادق عليه السلام به سراغ فرزند بزرگ ایشان عبدالله بروند.

- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي، عن هشام بن سالم قال: كنا بالمدينة بعد وفات أبي عبدالله عليه السلام أنا وصاحب الطاق والناس مجتمعون على عبدالله بن جعفر أنه صاحب الأمر بعد أبيه، فدخلنا عليه أنا وصاحب الطاق والناس عنده وذلك أنهم رووا عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: إن الأمر في الكبر ما لم تكن به عاهة. ^{٨٢}
همين ملاک را امام هادی عليه السلام نیز فرموده است:

- علي بن محمد، عن محمد بن أحمد القلانسي، عن علي بن الحسين بن عمرو، عن علي بن مهزيار قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: إن كان كون و أعود بالله فيل من؟ قال: عهدى إلى الأكبر من ولدى. ^{٨٥}
و از آن جایی که ابوجعفر محمد فرزند بزرگ امام هادی عليه السلام بود بعضی از شیعیان گمان می کردند امام هادی عليه السلام به ایشان اشاره و وصیت می کند و امید داشتند وی امام گردد. لذا بعد از رحلت سیدمحمد دچار تشویش شدند.

- سعد، عن علي بن محمد الكليني، عن إسحاق بن محمد النخعي، عن شاهويه بن عبدالله الجلاب، قال: كنت رويت عن أبي الحسن العسكري عليه السلام في أبي جعفر ابنة روايات تدل عليه، فلما مضى أبو جعفر قلت لذلك، و بقيت متحيراً لا أتقدم و لا أتأخر، و خفت أن أكتب إليه في ذلك، فلا أدري ما يكون. فكتبت إليه أسأله الدعاء و أن يفرح الله تعالى عنا في أسباب من قبل السلطان كنا نغتم بها في غلماننا. فرجع الجواب بالدعاء، و رد الغلمان علينا. و كتب في آخر الكتاب: أردت أن تسأل عن الخلف بعد مضي أبي جعفر، و قلت لذلك، فلا تغتم فإن الله لا يضل قوماً بعد إذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون. صاحبكم بعدى أبو محمد إبنى، و عنده ما تحتاجون إليه يقدم الله ما يشاء و يؤخر ما يشاء ما تنسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها قد كتبت بها فيه بيان و قناع لذى عقل يقظان. ^{٨٤}

با رحلت سیدمحمد این گمان و امید رفع شد و حکم الهی برای همه روشن گردید.

علي بن محمد، عن إسحاق بن محمد، عن أبي هاشم الجعفری قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام بعد ما مضى إبنه أبو جعفر و إني لأفكر في نفسي أريد أن أقول: كأنها أعنى أبا جعفر و أبامحمد في هذا الوقت كأبي الحسن موسى و إسماعيل إبنی جعفر بن

زراره فرزند خویش را
فرستاد تا ببیند اجازه
هست امام بعد را بیان
کند یا به دلیل هایی
مانند خفقان، نام امام
باید مخفی بماند

محمد عليه السلام وإن قصتها كقصتها، إذ كان أبو محمد المرجي بعد أبي جعفر عليه السلام فأقبل عليّ أبو الحسن عليه السلام قبل أن أنطق فقال: نعم يا أباهاشم بدا لله في أبي محمد بعد أبي جعفر ما لم يكن يعرف له، كما بدا له في موسى بعد مضي إسماعيل ما كشف به عن حاله و هو كما حدثتكَ نفسك وإن كره المبطلون، و أبو محمد إبنی الخلف من بعدى، عنده علم ما يحتاج إليه و معه آلة الإمامة.^{۸۷}

بنابراین، عده‌ای تنها بنابر قواعد کلی به چنین نتیجه‌ای رسیده بودند و بدایی که در روایت آمده، به معنای تغییر حکم الهی در امامت نیست، بلکه روشن شدن حکم خدا برای آنها و همه شیعیان است.

شیخ طوسی در این باره چنین می‌نویسد:

ما تضمن الخبر المتقدم من قوله: بدا لله في محمد كما بدا له في إسماعيل معناه: ظهر من الله و أمره في أخيه الحسن ما زال الريب و الشك في إمامته، فإن جماعة من الشيعة كانوا يظنون أن الأمر في محمد من حيث كان الأكبر، كما كان يظن جماعة أن الأمر في إسماعيل بن جعفر دون موسى عليه السلام فلما مات محمد ظهر من أمر الله فيه، و أنه لم ينصبه إماماً، كما ظهر في إسماعيل مثل ذلك لا أنه كان نصّ عليه ثم بدا له في النصّ على غيره، فإن ذلك لا يجوز على الله تعالى العالم بالمواقب.^{۸۸}

پس هیچ روایتی بر امامت سید محمد دلالت نمی‌کند، بلکه روایات صریح بر خلاف آن وجود دارد:

عليّ بن محمد، عن جعفر بن محمد الكوفي، عن بشار بن أحمد البصري، عن عليّ بن عمر النوفلي قال: كنت مع أبي الحسن عليه السلام في صحن داره، فمرّ بنا محمد إبنه فقلت له: جعلت فداك هذا صاحبنا بعدك؟ فقال: لا، صاحبكم بعدى الحسن.^{۸۹}

با توجه به مطالب بیان شده معلوم می‌شود ادعای نویسنده درباره وصیت ابتدایی امام هادی عليه السلام به سید محمد و تغییر آن به امام حسن عليه السلام کذب محض است و هیچ روایتی در این خصوص به غیر از روایات کلی (فرزند بزرگ امام قبل) وجود ندارد و معنای بدا آشکار شدن اشتباه بودن گمان مردم است. پس هرگز حاصل شدن این بدا، ادعای ایشان را که امام قبل

نام امام بعد را نمی‌دانسته، ثابت نمی‌کند درباره این بدا در ادامه نیز سخن خواهیم گفت.

مطلب دیگری که نویسنده به آن اشاره می‌کند، عبارت «یا بنی أحدث لله شكراً فقد أحدث فيك أمراً» است.

محمد بن یحیی و غیره، عن سعد بن عبدالله، عن جماعة من بنی هاشم منهم الحسن بن الحسن الأفضس أنهم حضروا يوم توفى محمد بن عليّ بن محمد، باب أبي الحسن يعزونه و قد بسط له في صحن داره و النساء جلوس حوله، فقالوا: قدّرنا أن يكون حوله من آل أبي طالب و بنی هاشم و قریش مئة و خمسون رجلاً سوى موالیه و سائر الناس إذ نظر إلى الحسن بن عليّ قد جاء مشقوق الحجب، حتى قام عن يمينه و نحن لا نعرفه، فنظر إليه أبو الحسن عليه السلام بعد ساعة فقال: يا بنی أحدث لله عزّوجلّ شكراً، فقد أحدث فيك أمراً، فبکی الفتى و حمد الله و استرجع، و قال: الحمد لله ربّ العالمین و أنا أسأل الله تمام نعمه لنا فيك و إنّا لله و إنّا إليه راجعون، فسألنا عنه، فقيل: هذا الحسن إبنه، و قدّرنا له في ذلك الوقت عشرين سنة أو أرجح، فيومئذ عرفناه و علمنا أنه قد أشار إليه بالإمامة و أقامه مقامه.^{۹۰}

نویسنده چنین می‌خواهد القا کند که منظور از «فقد أحدث فيك أمراً»، واقع شدن امامت در ایشان به دلیل رحلت برادر است. حال باید دید منظور از «فقد أحدث فيك أمراً» چیست و تا چه اندازه نویسنده در این ادعا صادق است.

یکم. مولی محمد صالح مازندرانی در شرح *اصول کافی* چنین آورده است:

قوله (فقد أحدث فيك أمراً) حيث أمات محمداً و قد ظنّ الشيعة أنه إمام بعد أبيه فأظهر الإمامة فيك و خصّها بك و رفع الإختلاف بينهم و هذه نعمة عظيمة توجب الشكر.^{۹۱}

دوم. محمد باقر بهبودی در تعلیقه بر *بحار* نیز می‌فرماید:

الأصحّ أن يقال: أحدث فيك أمراً: أي لطفاً و نعمةً، و ذلك لأنّ المعروف بين شيعتنا بنصّ الباقر عليه السلام أن الإمامة في الولد الأكبر و لو لم يمض أبو جعفر أخوك الأكبر، لاختلف فيك الشيعة كما اختلفوا بعد أبي عبدالله الصادق عليه السلام. و أمّا جعل الإمامة فهو بإرادة الله عزّوجلّ، و قد أخذ ميثاق كلّ واحد

منهم: فی الذرّ، لیس للإمام الماضي فيه صنع، والمراد بالبداة هو ما يرجع إلى نحو ما قلنا.^{۹۲}

سوم. آية الله شيخ لطف الله صافی نیز چنین می فرماید:

لو لم نقل بآته ومثله من الأحاديث من منشأها فلما ظهر له على أنّ محمّد بن عليّ عليه السلام كان منصوباً عليه بالإمامة قبل الله فيه موته فأما أنه أو بدا الله فيه بعد موته فأقام مقامه أخاه أبا محمّد عليه السلام كما أنّه لا دلالة له على أنّ مولانا أبا محمّد لم يكن منصوباً عليه قبل موت أخيه أبي جعفر فلما توفّي أخوه جعله الله تعالى خليفة لأبيه ونصبه إماماً للناس بعده فهذا الإحتمال لا يستظهر من الخبر. مضافاً إلى أنّه يزده الأحاديث الصحيحة الصريحة على أنّ أبا محمّد كان منصوباً عليه بالإمامة من الله تعالى ومن النبيّ ﷺ ومن أجداده الطاهرين قبل ولادته وولادة أخيه محمّد. إن قلت: نعم لا دلالة لهذا الخبر على أنّ محمّداً كان منصوباً عليه بالإمامة إلاّ أنّه لا شك في دلالة على وقوع بدا فيه إذا فيما هو؟ وما المراد من الأمر في قوله فقد أحدث فيك أمراً. قلت: أن يكون المراد من أحداث الأمر إظهار إمامة مولانا أبي محمّد عليه السلام لمن يظنّ أخاه أبا جعفر خليفة لأبيه وليس معنى ذلك أنّ الله تعالى توفاه لإظهار هذا الأمر بل المراد أنّ بطلان هذا الظنّ كان أمراً يترتب على موته فأسند إحداثه إلى الله تعالى لإسناد سببه وهو موته إليه.^{۹۳}

با توجه به متن حدیث و کلام این بزرگان معلوم می شود که امام حسن عسکری علیه السلام بر اثر رحلت برادر گریبان چاک کرده و بسیار ناراحت شده است. پدر ایشان برای آرامش دلش فرموده اند: «ای پسر! تو باید خدا را شکر کنی؛ زیرا هر چند مرگ برادر بسیار سخت و دردناک است، اما مرگ ایشان باعث شد شیعیان در زمان تو دچار حیرت یا گمراهی نشوند و این برای تو نعمت بزرگی است.» زیرا هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و عدم اختلاف آنان در امامت بعد از امام هادی علیه السلام است، نه اصل امام شدن امام حسن علیه السلام؛ زیرا این مطلب از ازل معلوم و لایتغیر بوده است.

با چنین روی کردی منظور از روایت زیر را نیز به درستی درمی یابیم. آن گاه که فرمودند:

علی بن محمّد، عن إسحاق بن محمّد، عن محمّد بن یحیی بن درباب قال: دخلت علیّ أبي الحسن عليه السلام بعد مضي أبي جعفر فعزّيته عنه و أبو محمّد عليه السلام جالس فبکی أبو محمّد عليه السلام، فأقبل عليه أبو الحسن عليه السلام فقال له: إنّ الله تبارك وتعالى قد جعل فيك خلفاً منه فاحمد الله.

... خداوند در عوض از دنیا بردن برادرت چیزی برای تو قرار داد و آن رفع فتنه از شیعیان بود، پس سپاس خدای را به جای آور!

از مطالب بیان شده معلوم می شود بدا در اسماعیل نیز مانند سید محمد بوده و بر تغییر امامت دلالتی ندارد.

ادعای نویسنده درباره وصیت ابتدایی امام هادی علیه السلام به سید محمد و تغییر آن به امام حسن علیه السلام کذب محض است
هدف و همت امام در هر عصری هدایت مردم و جلوگیری از گمراه شدن آنان است. پس نعمتی که برای امام ایجاد شده، هدایت یافتن مردم و عدم اختلاف آنان در امامت بعد از امام هادی علیه السلام است

* خارج فقه و اصول، عضو هيئت علمي پژوهشكده مهديويت

- ١ .. سورة نساء، آية ٥٩.
- ٢ .. نك: احمد الكاتب، *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، (مقدمه) ص ١٥، چاپ اول: انتشارات دارالجدید، بیروت ١٩٩٨ میلادی.
- ٣ .. نك: همو، *حوارات احمد الكاتب*، ص ٢٦، چاپ اول: انتشارات الدار العربية للعلوم، ١٤٢٨ قمری.
- ٤ .. ثم بدأ الرواة يختلفون الروايات شيئاً فشيئاً. (همو، *الامام المهدي حقيقة تاريخيه ام فرضية فلسفيه*، ص ١٣١)
- ٥ .. همان، (مقدمه) ص ١٤.
- ٦ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ١٠.
- ٧ .. همان، ص ١٣ و ١٤.
- ٨ .. سورة آل عمران، آية ٧٢.
- ٩ .. *حوارات احمد الكاتب*، ص ٣٢.
- ١٠ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ١٣.
- ١١ .. و اذكر انني سألتك في إحدى المكالمات الهاتفية بيني وبينك لما لا تقبل بالمنهج المذكور؟ قلت إذا قبلت به فإن كتيبي الثلاثة تنهار. (تسبيحات و ردود، ص ٥٢٥)
- ١٢ .. سورة قيامت، آيات ١٤ و ١٥.
- ١٣ .. *تسبيحات و ردود*، ص ٥٢٦.
- ١٤ .. زیرا نویسنده در ادامه می گوید: «و إذا كانت روايات القائمة المسبقة باسماء الأئمة الإثني عشر صحيحة و موجودة من قبل، فلماذا لم يعرفها الشيعة الإمامية الذين اختلفوا و احتاروا بعد وفاة الإمام الحسن العسكري عليه السلام، و لم يشر إليها المحدثون أو المورخون الإمامية في القرن الثالث الهجري.»
- ١٥ .. *تسبيحات و ردود*، ج ١، ص ٢٣.
- ١٦ .. ذكر ابن التديم أن أباسهل [إسماعيل بن علي النوبختي] كان يرى أن الإمام هو محمد بن الحسن ثم مات في الغيبة و استمرت في ولده إلي يوم القيامة و ذكر أن رايه هذا لم يسبقه إليه أحد غير أن المحقق التستري يبرئ ساحة أبي سهل من ذلك الرأي لعدم اعتبار ابن التديم في ما ينفرد به و يؤيد قول التستري عدم ذكر الشيخ الصدوق ذلك عن أبي سهل مع العلم أنه كان معاصراً لابن التديم و كان معنياً برّد الشبهات حول الغيبة و كذلك الحال في الشيخ المفيد مع أنه كان معنياً بأمثالها. (همان، ص ٢٨)
- ١٧ .. شيخ طوسي، *الغيبة*، ص ٢٧٢، روایت ٢٢٧.
- ١٨ .. شيخ صدوق، *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ٨٩.
- ١٩ .. *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى الى ولاية الفقيه*، ص ١١٦.
- ٢٠ .. ثقة الاسلام كليني، *اصول كافي*، ج ١، ص ٥٢٥.
- ٢١ .. علي بن بابويه قمي، *الإمامة و التبصرة*، ص ٩.
- ٢٢ .. *اصول كافي*، ج ١، ص ٥٢٥.
- ٢٣ .. شيخ مفيد، *الإرشاد*، ج ٢، ص ٣٤٥.
- ٢٤ .. طبري، *دلائل الإمامة*، ص ٤٤٧.
- ٢٥ .. حديث اللوح: حديث طويل، مضمونه أن جابر بن عبدالله الأنصاري عاد الزهراء فاطمة ٣ فرأى في يدها لوحاً فيه: أن الباري أهداه إلي النبي ﷺ و قد سجل فيه أسماء الرسول و الزهراء و الأئمة الاثني عشر من بعده. (اصول كافي، ج ١، ص ٥٢٧، روایت سوم. رواه المؤلف بسنده و قد نقل الصدوق نضّه الكامل برواية أبيه في
- الباب (٢٨) من *كمال الدين*، ص ٣٠٨، روایت يكم)
- ٢٦ .. علي بن بابويه، *الإمامة و التبصرة*، ص ٢٨، روایت بيستم.
- ٢٧ .. قال الصادق عليه السلام في المهدي عليه السلام: الخامس من ولد السابع. (رواه المؤلف بسنده و عنه إبنه في *كمال الدين*، ص ٣٢٨، روایت دوازدهم) و عن الكاظم عليه السلام قوله: إذا فقد الخامس من ولد السابع. (رواه الكليني في *الكافي*، ج ١، ص ٣٣٦، و النعماني في *الغيبة*، ص ٧٨، و المؤلف بسنده كما في *كمال الدين*، ص ٣٥٩)
- ٢٨ .. وي متولد اواسط قرن سوم و خواهرزاده ابوسهل نوبختي (اسماعيل بن علي) است.
- ٢٩ .. حسن بن موسى نوبختي، *فرق الشيعة*، ص ١١٦، نشر مكتبة الفقيه، قم.
- ٣٠ .. همان، ص ١١٨.
- ٣١ (الف) عصفري، *عباد، الأصول الستة عشر*، اصل عصفري، ص ١٥: عباد رفته إلى أبي جعفر عليه السلام قال رسول الله ﷺ من ولدي أحد عشر نقيباً نجيباً محدثون مفهومان آخرهم القائم بالحق عليه السلام يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.
- ب) شيخ كليني، *كافي*، ج ١، ص ٥٣٢، روایت نهم: محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم عليه السلام.
- ج) شيخ صدوق، *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ٣٣٥، روایت هفتم: حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضی الله عنه قال: حدثنا أبي، عن محمد ابن الحسين بن يزيد الزيات، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن ابن سماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن المفضل بن عمر قال: قال الصادق جعفر ابن محمد عليه السلام إن الله تبارك و تعالی خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا. فقيل له: يا ابن رسول الله و من الأربعة عشر؟ فقال: محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته فيقتل الدجال و يظهر الأرض من كل جور و ظلم.
- ٣٢ .. نك: *مجله تراثنا*، ش ١، ص ٢٩.
- ٣٣ .. *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ٣٠٣، روایت سیزدهم.
- ٣٤ .. نعماني، *الغيبة*، ص ١٨٣، روایت ٢٢.
- ٣٥ .. سعد بن عبدالله اشعري، *المقالات و الفرق*، ص ١٠٦. (به نقل از: *مکتب در فرایند تکامل*)
- ٣٦ .. إن مؤلفي كتاب الفرق و كتاب المقالات على فرض تعددهما كانا بصدد جمع الأقاويل في الفرق و ما ينسب إليها و لم يكونا بصدد المناقشة و الاستدلال و من هنا لا ينبغي عدّ الكتابين مرآة تعكس الفكر الإستدلالي عند الفرق المذكورة و بالتالي فعدم ورود حديث الإثني عشر فيهما لا يعني شيئاً في قبالة وروده في كتاب ياقوت الكلام و كتاب الإمامة و التبصرة المعاصرين لهما المعذنين للإستدلال على العقيدة الاثني عشرية. (*تسبيحات و ردود*، ج ١، ص ٢٨)
- ٣٧ .. *فرق الشيعة*، ص ١١٨.
- ٣٨ .. *تسبيحات و ردود*، ج ١، ص ٢٨.
- ٣٩ .. شيخ مفيد، *المسائل الجارودية*، ص ٢٨.
- ٤٠ .. *كمال الدين و تمام النعمة*، ص ٤١٦، روایت نهم.
- ٤١ .. ج ١، ص ٢٥٢، روایت ديت اول.
- ٤٢ .. ج ١، ص ٥٢٧، روایت سوم.

- ۴۳ .. ص ۲۱۰.
- ۴۴ .. ج ۲، ص ۳۴۶.
- ۴۵ .. ج ۱۶، ص ۲۴۴، روایت ۲۱۴۷۲.
- ۴۶ .. ج ۱، ص ۱۴، روایت دوم و ص ۲۵۴، روایت ۱۷۷.
- ۴۷ .. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۲.
- ۴۸ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۸، روایت یکم از سلیم و روایت پنجم از جابر. متن هر دو حدیث اشاره به یک جریان است.
- ۴۹ .. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۲: بصائر الدرجات، ص ۳۹۲، روایت شانزدهم.
- ۵۰ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، روایت یازدهم.
- ۵۱ .. همان، ص ۳۰۹، روایت ششم.
- ۵۲ .. همان، ص ۳۱۱، روایت پانزدهم.
- ۵۳ .. همان، ص ۳۱۳-۳۱۶، روایت چهاردهم.
- ۵۴ .. همان، ص ۳۱۹، روایت شانزدهم.
- ۵۵ .. همان، ص ۳۲۱، روایت هفتم.
- ۵۶ .. همان، روایت دهم.
- ۵۷ .. همان، ص ۲۷۹، روایت چهارم؛ روایت جانی بخیره رسول الله ﷺ نیز همین مطلب را می‌رساند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت چهاردهم)
- ۵۸ .. أحمد بن محمد بن خالد البرقی، محاسن، ج ۲، ص ۳۱۴ و ۳۱۵، روایت ۳۲ و محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۴۳، روایت سیزدهم و ص ۴۶۰ و ۴۶۲، روایت چهارم و ص ۴۹۷، روایت سیزدهم و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۷، روایت یکم و ص ۳۸۷ و ۳۸۸، روایت پنجم.
- ۵۹ .. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۸ و ۶۹ نیز مراجعه شود به ص ۷۵ چاپ جامعه مدرسین.
- ۶۰ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت دوازدهم.
- ۶۱ .. قروی محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبدالرحمن قال: مات أبوإبراهیم علیه السلام و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب وقفهم و جحدهم موته، طمعا فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دينار، و عند علی بن أبی حمزة ثلاثون ألف دينار. (شیخ طوسی، القیبة، ص ۶۴ روایت ۶۶)
- ۶۲ .. بصائر الدرجات، ص ۴۹۳-۴۹۴.
- ۶۳ .. همان، ص ۴۹۰.
- ۶۴ .. همان، ص ۴۹۲.
- ۶۵ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۳، روایت چهاردهم.
- ۶۶ .. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۰.
- ۶۷ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۱، روایت چهارم.
- ۶۸ .. بصائر الدرجات، ص ۴۹۷، روایت یکم.
- ۶۹ .. همان، ص ۴۹۸، روایت سوم.
- ۷۰ .. همان، ص ۴۹۷.
- ۷۱ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۴.
- ۷۲ .. علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن قال: حدّثنا حمّاد، عن عبدالأعلى قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من مات ولیس له إمام مات میتة جاهلیة، فقال: الحقّ والله، قلت: فإن إماما هلك و رجل یخراسان لا یعلم من وصیة لم یسعه ذلك؟ قال: لا یسعه إن إماما إذا هلك و قمت حجة وصیة علی من هو معه فی البلد و حقّ النفر علی من لیس بحضرتة إذا بلغهم... قلت: فبلغ البلد بعضه فوجدك مغلّقا علیك بابك، و مرخی علیك سترک، لا تدعوهم إلى نفسک و لا یكون من یدلهم علیک فیما یعرفون ذلك؟ قال: بکتاب الله المنزل... قلت: فإن أشرك فی الوصیة؟ قال: تسالونه فإنه سبیبین لکم. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۸-۳۷۹، روایت دوم)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



- ۷۳ .. نعمانی، القیبة، ص ۳۴۲-۳۴۵، روایت دوم.
- ۷۴ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۷۵.
- ۷۵ .. همان.
- ۷۶ .. أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی بالذال المعجمة كان رجلاً ثقة ديناً فاضلاً. [علامة حلی، الخلاصة، ص ۱۹، راوی ۳۷]
- ۷۷ .. علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی، ثقة فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب. (رجال نجاشی، ص ۲۶۰، راوی ۶۸۰)
- ۷۸ .. محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی مولى أسد بن خزیمة أبو جعفر جلیل فی (من) أصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف. (رجال نجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۸۹۶)
- ۷۹ .. ابراهیم بن محمد وکیل الناحیة. (رجال نجاشی، ص ۳۴۴، راوی ۹۲۸)
- ۸۰ .. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۷۵.
- ۸۱ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، روایت یکم؛ شیخ صدوق، خصال، ص ۱۱۶، روایت ۹۸.
- ۸۲ .. همان، ص ۲۸۵، روایت پنجم.
- ۸۳ .. همان، روایت ششم.
- ۸۴ .. همان، ص ۳۵۱، روایت هفتم.
- ۸۵ .. همان، ص ۳۲۶، روایت ششم.
- ۸۶ .. شیخ طوسی، القیبة، ص ۲۰۰، روایت ۱۶۸ و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، روایت دوازدهم.
- ۸۷ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۷، روایت دهم. البته در القیبة شیخ طوسی ص ۸۲، روایت ۸۴، ابن حدیث چنین نقل شده است: فروی سعد بن عبدالله الأشعری، قال حدثنی أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری، قال: كنت عند أبي الحسن العسكري عليه السلام وقت وفاة ابنه أبي جعفر، وقد كان أشار إليه و دلّ عليه و إني لأفكر في نفسي و أقول هذه قصة أبي إبراهيم عليه السلام و قصة إسماعيل فأقبل عليّ أبو الحسن عليه السلام و قال: نعم يا أبا هاشم بدا لله في أبي جعفر و صير مكانه أبا محمد كما بدا له في إسماعيل بعد ما دلّ عليه أبو عبدالله عليه السلام و نصبه و هو كما حدثتكَ نفسكَ و إن كره المبطلون، أبو محمد إبنی الخلف من بعدی، عنده ما تحتاجونه إليه، ومعهُ آلة الإمامة والحمد لله. عبارات این نقل، موهم نصب سید محمد به امامت است اما این عبارات در کتاب شریف کافی نیامده و از آن جایی که کتاب کافی دقیق‌ترین کتاب شیعه است نقل ایشان برتری دارد و در نقل کافی عبارتی که گویای نصب سید محمد باشد وجود ندارد و نشان می‌دهد هرگز امام چنین کاری را نکرده است.
- ۸۸ .. شیخ طوسی، القیبة، ص ۲۰۱-۲۰۲.
- ۸۹ .. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۵، روایت دوم.
- ۹۰ .. همان، ص ۳۲۶، روایت هشتم.
- ۹۱ .. ج ۶، ص ۲۱۹.
- ۹۲ .. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، باورقی ص ۲۴۱.
- ۹۳ .. مجموعة الرسائل، ج ۲، ص ۱۱۸.